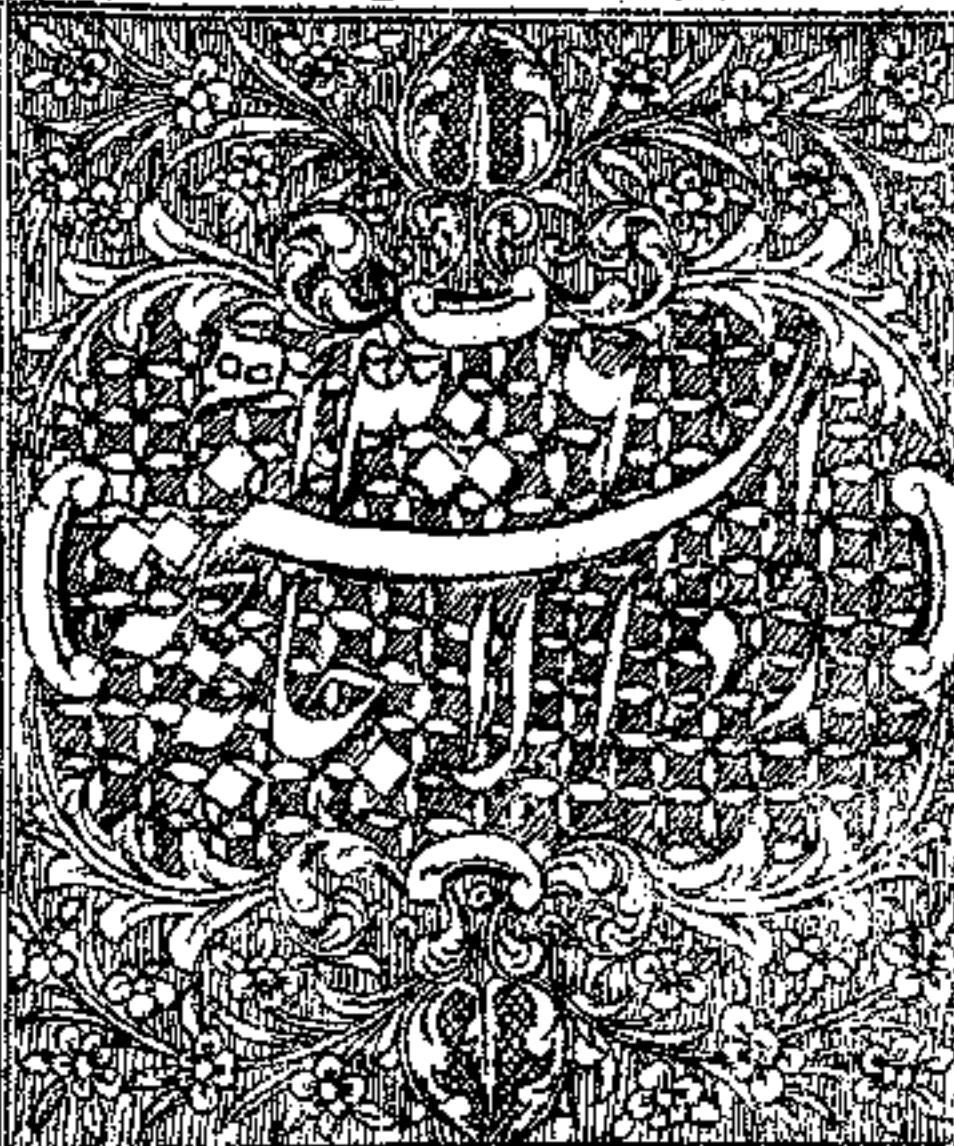


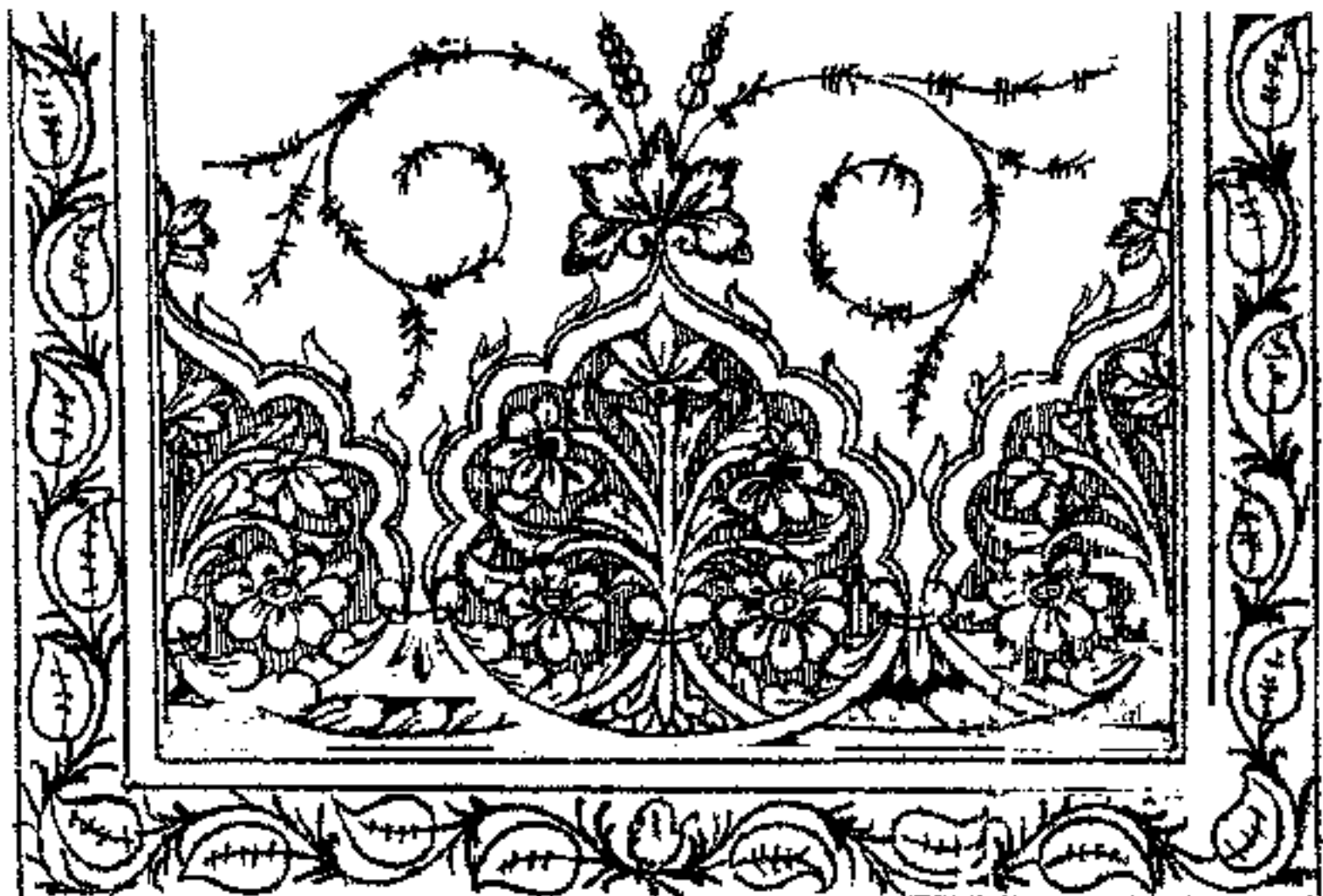
وَمِنْ تَوْكَلِ عَالِمِ الدُّنْيَا وَحَسْبِهِ

أَحْمَدُ عَلَّانٌ وَفَقِيهُ الطَّبِيعِ بِرِثَا الدَّهْلِي عَمِي



مِنْ مَصْنُوعَاتِ الْفَنِّ وَالْحِجَلِ اللُّغَوِيِّ بِتَحْقِيقِ شَيْخِنا عَظِيمِ الْأَمْرِ

فِي الْمَطْبَعِ مَهْرَارُودِيَّانِ حَسْبِ الْأَوْسُنِ



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله والصلوة على نبيه وآله الطيبين الطاهرين أما بعد این ساله است
برو الاجابة اليه چون حسب خواهش جناب فضيلت مات فضائل الكتابة
شيخ محمد علي الطوسي الخراساني چند مسئلةات ميش خباب ممدوح فرستاده بودم و
با وجود قبول مهلت يكماه بعض مسئلةات را كه محض آسان بود بعد چهار ماه
عزيزين بجوابها کرده نژد عالیجناب لو اب حسام الملك خانخانان بهادر دام اقبال
فرستادند و چون رساله مذکوره را جناب مستطاب لو اب صاحب ممدوح
حسب مرضی مبولوسه حسنیه میان صاحب و هم بخيال اینکه مجيب
چون طالب مسئلةات شده بود و چنين جواب نوشت بايد جواب ميش
ضائل فرستاده شود و ميش شخص غير بغير حقیق مرمت فرمودند و اندر آن
اول تا آخر دیده خواستم که بروشش برود انوم این خبر به مجيب رسید

فیکہ بے صاحب ہمسایہ و محسوس فرمودند کہ من راضی نیستم کہ جواب
 ناپذیر کا مائل فرستادہ شود چرا کہ سائل شاید درویش و کلام من
 پروردہ شود آئندہ اختیار دراید و اسلام و سائل فقیر نامیدہ
 اندیش سائل شمار پیوستہ رسالہ خود هیچ بیان نہ نمودند لہذا موافقت
 کردم با چنانہ شیخ و ہر چند در و گردن جواب ہائے جناب شیخ ضرور
 بنویسد کہ اگر دو حصار جاحظ باشد معفو است و اگر وہ نسبت جاحظہا
 باشد لائق اعتراض درین رسالہ شیخ اکثر جاحظی و بی ربط و جملہ است
 و بیوج و غیر از تطویل لا طائل حینے نیست و کتابت مطول مع ماول
 و نقل و کثرت ماول پس اگر بہر غلطی آن نگاہ کردہ شود بتدریج جواب کتابی
 بسو ط مرتب میشود من واقعاً فرستادہ اندازم علاوہ این کتاب نامہ شیخ
 خودش دلیل است بر غلطی ہائے خود و رواست بر مافیہ لکن خود پیش
 خود آغا کہ در ضمن این رسالہ است و بعضی ہتہارات او و اتباع
 کہ نظر بہ تذلیل این سچان امید ہستند وہم ظہور اندکے بی دینی محبت
 از بعضی از جواب ہائے او پیدا است معذورم کہ دلہذا برو جواب

جناب آغاے بو صوفی پر دازم
 و یا انا اشرع فی المقصود و ہوا
 رسالے للقیین

والجو ۱۲
 ۱۲۱۲
 ۱۲

Checked
 1987

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

والحمد لله رب العالمین علی انبیه وآله ولعبد این رساله است که موسوم شد بهت پستگان
 از جهت آنکه نوشته شده است در جواب سؤالات جناب سیدنا حسین صاحب
 عظیم آبادی که ازین فقیر محمد علی خراسانی سؤل نموده است اگر چه اول که نظر در سؤالات او
 نمودم دیدم غالب آن قابل تعرض جواب نیست بجهت آنکه سؤالاتیست که از شان بهتدیان از
 طلاب است که از یکدیگر سؤل کنند و قابل سؤل از فقیه نیست و بعضی آنهم که متعلق باصول فقه است
 در جواب آن بهتک عزت جناب آقا سید است چیرا که اخبار از سبب ربطی سبب خبری رسیدند
 درین علم و دیدم در ضمن این سؤالات از جهت همین سبب ربطی و عدم علمیت باین مطالب بچنین علما
 اعلام و مجتهدین نمود و است و نسبت جهل مرکب که از بدترین صفات رزیه است باین
 بزرگان دین داده است و آخر آنکه چندانکه کلام در معرض بیان می آید بر ایشان بسته است لهذا
 مصطلحات ندانستیم که متعرض جواب شوم و پرده از روی کار سید بردارم و اگر میخواستم چه
 بسپردند و نهی از منکر را امر می دارم که درین ملک علماء ازین آیت مغلوله است ازین جهت
 درین سؤالات در وقت کوشش جواب آنکه بعد از مدتی از آقا سید تقاضای جواب شد هر چند
 فقیر در مسایل و دفع الوقت کوشیدم سید زیاده در مطالبه جواب کوشید علاوه
 چنانچه هم از دوستان بمقتضای بعضی از شتمارات که از سید بظهور رسیده بود
 خواهش شدید و الناس اکیده نمودند که متعرض جواب شوم پس الناس ایشان را اجاب نمودم
 شروع در کوشش جواب نمودم پس بر جناب آقا سید و مخلصان او معلوم باد که اگر
 ناگواری طبع از طرف جوابهاست سؤالات برسیده وارد نشود از خود سید سرزده است
 والا بناسه اینجانب همیشه بر ستر خلق امدست و هرگز بنا بر تنگ عزت کسی نیست و بجهت

وگویند در مقام حق گوئی حق بران توان نهفت و منزه التوفیق

قوله و قابل سوال از فقیه نیست. **ه** اقول عجب جاسه حیرت است براسه
 نماظیرین و غیره شیخ که پیشین جواب از طلبای مبتدیان که ابید است چه
 در اینها عجب است و چون جواب بد در خصوصاً شخصی که او عا... است و اجتهاد کند
 علی الخصوص این اواعا... علم و اجتهاد و با تقریر اینکه بالمشافه می فرمود و مبانی
 کلیه وارد علاوه برین اگر بگویم که مسائل سهل اند و نشان فقیه ارفع است که درین
 چیزها توجه کند بلویم که در اینست مگر چون فقیه بکدام وجه و بضر و بسبب توجه
 کرد و حفظ مثل همین خوانان نمیکند و درجه رفیع خود را بیست تراز مبتدیان
 نمی سازد و اگر مبتدیان بخواهد مسائل بزرگه سنی پر و دخت ازین برتر
 خوشتر جواب میدهد و اگر بگوید که مسائل فقیه اگر بگوید و جواب میدهد مگر
 درین مسائل سوال فقه نیست بلکه از منطوق و ریاضی و صرف و نحو و معانی
 و بیان است میگویم که اکثر مسائل و اینها بعضی در فقه و بعضی در
 اصول عقائد و بعضی در اصول فقه لیکن بعضی مسکلات را جواب داد و اکثر
 مسائل را بر طاق نیاسان گذاشت و از جواب آنها عرض کرد و هر چه که
 جواب نوشته است اکثر از آنها غلط و مغل و سبب ربط است که از مبتدیان
 نه چنین خطا واقع نمی شود و بعضی مسائل که متعلق بعلوم مقدماتیه است
 نیز لائق سوال از فقیه است عجب است اگر کسی از مجتهدی پرسد که قاعلی منسوب
 بشود و یا مرفوع آن مجتهد در جواب بگوید که من فقیه ام این مسئله را از من پرسید
 پیش تو سدی و یگانه تبتی الارض ثم انقضت سائل اگر طرف مقابل در فقه نیست
 پس حسب راسه این فقیه جواب این مسائل را از غیر عالم نخواهد است لکن سائل جواب
 متقابل را فقیه کی میدهد پس سوال کردن سائل باغای شیخ که غیر عالم است
 حسب راسه آن شیخ درست است و الا... است بر سائل نیست غایب

خود را فقیه دانستن با وجود چنین کم مایگی که ازین رساله او نیز واضح
 چه قدر حرات بکار بردن است **قول** توین علامه آقا **قول** غلط
 میگوید نسبت این مگر احترام مسائل و هم احترام علمای کرام چیست آنکه از جواب
آغا شیخ و در جواب مسائل و تیر از مضامین مسائل برناظرین اولی الالباب
 محضی و محتجب خواهد ماند بلکه کمال بے ربطی و تناقض در کلام **شیخ** و عدم توقف
 خود **آغا شیخ** ظاهری شود و با وجود ادعای فقاہت زیادہ تر بے ربطی و
 غیرے او در علم اصول پیدا است چون ناظرین این رساله خواهند دید لفظ فقه
 را که بطرف خود نسبت داده است و بعد خواہند دید حالت جوابها را
 خواہند دانست که این همه جواب فقیہ شدہ است یا از بے سواد
 و علاوہ ہر گاہ شان فقیہ نسبت کہ جواب چنین سوال بدید پس حیرت جناب
شیخ مرتضی اعلیٰ اللہ تعالیٰ بہ جواب سوال کہ متعلق بتعریف اجتناب است
 داده اند پس بزرگ جناب **آغا شیخ مرتضی** رہ شاید فقیہ نباشند
 و دیگر علمائے نامرئوان اللہ علیہم جواب بضع این مشکلات در دفاتر نوشته آمد
 از نجابتا فات پیدا شد اینجا میگوید کہ سوالها قابل این است کہ طلاب با یکدیگر سوال
 کنند و در ذیل جوابها میگوید کہ سائیل اینچنین سوال بیدین است و بی ترتیب
 پس معلوم شد کہ یا منافات است یا طلاب بیدین میباشند بزم **آغا**
 علاوہ اینکه چنین سوال با از شان طلاب است و چنین سوالها موجب بیدینی
 کفر سائل است پس از شان طلاب بیدینی و کفر است بزم **آغا** و بر ضمایر جناب
 و خواطر را یک محقق نسبت کہ این همه سوال لایق بحث مبتدیان است یا لائق
 بحث متوسطان و از جواب دادن **شیخ مرتضی** رہ بعضی سوال از جمله را و ہم از
 جواب دادن دیگر علمای کرام بعضی سوالها را ثابت شد کہ این اکابر علمای

مبتدیان بودند درین جواب دادن نیست این کلمه مگر از راه نوحه تلمیح اللهم
 احفظنا من الشرور والفساد و قولہ بمقتضای بعضی از شہتہا رات کہ
 از سید آہ اقول غلط محض است نہ من شہرت دادم و نہ تاجتہ خدمت
 صحبت مشاورت درین باب منعقد کردم بلکہ در غیب از کسی مشورہ نمی خواہم
 و نہ از کسی استمداد حق اینکہ جناب جناب شیخ کہ ظاہر خود بار از جناب
 قرار میدہند ہر جا شہرت دادند و بظاہر ہر تنگ فقیر مرعید ہستند مگر امر بالعکس شد
 من از ہمہ مباحثہ میکنم ہمیشہ کردہ ام در جناب ہم و جاسے و دیگر ہم مگر
 گاہی نہ من بدنام شدم و نہ گاہی جانب مقابل الادیرین مباحثہ کہ با جناب
 شیخ محمد علی الخراسانی شد اینچہ شد از جناب شیخ شد چرا میان دو شخص
 مباحثین در پیران دخل دادند در صورتیکہ شیخ مس و جس و بر علمی ندارند
 و با جناب شیخ بسیار ہم نشینند و دخل جا پلانہ کردند و باز بخشش با
 در میان آور و ند و ہر جا شہرت ہم دادند و در جناب خطاسے از آغاز شیخ
 نیست خطاسے احباب او است جناب آغاز شیخ بجاسے خود تصور میکرد
 باشند کہ حقیقہ بخش و توحی دران و در خواست سوالہا مجبور کردن آغاز
 را بر اسے جواب نوشتن و اظہار خطا ہائش بزرگہ رسالہ او کردن ہمانہ
 احباب او شد لکن بچارہ جناب آغاز شیخ ہم بگوید دم خود است گوید مشکل
 و اگر نہ گوید مشکل و نہ ہر شخص دوست و دشمن خود را می شناسد و دوست
 نادان و دشمن عاقل را می شناسد مگر چو ہی است قولہ پس بر جناب آقا
 سید و مخلصان او معلوم باد آہ اقول اطلاع مخلصان سید بچارہ اگر کسی
 در مباحثہ اعانت سید میکرد و مضمونی قیام میکرد و سطر می ازین رسالہ را تعریف
 و تالیف میکرد آن وقت از جواب شیخ ناگواری طبع مخلصان او ہم میشد ہر گاہ

کسی شریک نیست پس بناگوار سے طبع اگر مشبو و محض بسید میشود نہ بردگیران علاوہ
 زمین و با حشر بناگوار سے طبع خاطر ظریفین نمیشود الا اگر از مباحثہ دست کشیدہ
 بیادہ گوئی و حرفهای مفت شود و از مضامین ایراد و جواب قطع نظر کنند
 در جواب آغا شیخ بین طریق مرعی شده است ہرگز آغا شیخ مقصود و جواب
 ندارد و ہمین قدر مقصود است از سیاہ کردن چہند جزو کاغذ را کہ بسید بدنام
 شود کہ جاہل است و بیدین و احمق است و سبب حسن ذہن مبارک را بطرف
 مضامین ظلمہ متوجہ نمیکند بہین وجہ ہر جا کہ چہنوی نوشتہ است اکثر
 جا خطا کردہ است از بدنام کردن آغا شیخ ہرگز بسید ضرری نمیرسد
 کہ بنشیخ است نہ قبلہ بلد الا عند العقلا ضرر شیخ مقصود است کہ بر جواب
 ندادن او و ہر جا کہ چہنوی گفتہ است در ان خطا سے بزرگی کردن عقلا
 خواہت خند بد در حقیقت جواب ندادن و بظاہر چہند جزو را سیاہ کردن
 عجیب عام فریبی است لکن خواص بفریب نمی آیند آنچه کہ در جواب است
 بر عقلا واضح خواهد شد قولہ و ہرگز بنا بہ تنگ عزت کسی نیست او -
اقول ہرگز تنگ عزت فقیر و دین مقصور نیست چرا کہ از خطاب ہا
 جناب آغا کہ جاہل است بفقیر دادہ است پس این خطاب البتہ
 وضع شیخی فی محلہ است اگر بالفرض من بعض چیز را بسید انم بس از اکثر
 چیز جاہل و غافل ام و انسان جہول پیدا شدہ است و خطا و نسبت
 شعرا بہ است و خطا بات دیگر کہ بیدین است و کافر است و چنان
 است چہن است این ہمہ خطاب راجع معاذ اللہ بہ علما سے کرام و
 فضلا سے عظام می شود جناب آغا این خطاب را آسان و سہل

سوال اول حسب لطیف روحانی حضرت معصومین علیهم السلام کجا ہی لطیف مثل ملائکہ و کجا ہی
 لطیف میشود یا نه و ظهور روحانی در جانی آیا در جانب خیر باشد چنانچه ظهور بر شریک جسم و جسد کجا ی و
 در جانب شر مثل ظهور جن در ابدان سائر مردم محل نکاح است یا محل اقرار چو اب الفست که آنچه
 ما در حق پیغمبر و ائمه معصومین اعتقاد داریم آنست که ایشان باذن خالق متعالی بر پرتوی قادرند تا آنکه
 آن شیئی بحال در حرکات خود نباشد یعنی هر شیئی که از خداوند نخواهند خالق متعالی خود پیش ایشان
 اجابت میفرماید و آن شیئی را بر ایشان میبخشد و در نزد ایشان است هم عظم الهی که هر چه از خداوند
 نخواهند بآن هم مستجاب میشود بلکه موافق حدیث جابر از حضرت ابی عبد اللہ است که فرموده

اسم اللہ الاعظم علی ثلاثہ و سبعین حرفا و انما کان عند صف منہا حروف و احدیتم بحرف بالاضحی مانسبہ

و بین سر بر یقین تم بتنازل السر بر بیده هم مادت الارش کما کانت السر بر من طرفه عنین

و عندنا من اناسم اثنان و سبعون حرفا و حرف عند اللہ ستا ثمره فی علم القیام عندہ و لا حول الا قوه

یا لعل العالی العظیم یعنی اسم عظم الهی بر هفتاد و سه حرف است و در نزد هفتمین بر بنیاد و نیز حضرت

سلیمان علی نبیاء و علیہ السلام یک حرف بود از ان اعتقاد و سه حرف پس تکلم کرد ان حرف لبر او زمین

که بین سر بر یقین بود از هم شکافت پس آصف سر بر یقین را حاضر کرد و بیست خود در

زمین نمود و کمال خود کمتر از طرفه العین یعنی چشم هم زد و نترد است هفتاد و در هر حرف یک

وزیر و خداوند است که اختیار کرده است او را در علم غیب خود و کسی را بر او اطلاع نداده است و حول

و قوت نسبت گهر نجده اند علی عظیم تمام شد بر هر بیست و اخبار و احادیث در بیاب بسیار است

مسئله اول چون این بزرگواران سلب همه مقتضیات نفسانیه بشریه و جزئیات

از وجود خود فرموده و بودند مگر نور و هیچ امری نمیفرمودند و هیچ تغییر در حالت خود را ندیدند و نیز در

رضاء حکم خالق خود را در ان استنباط نمیفرمودند این است که هیچ مسوس نشده است که یکی از معصومین

خود را قوت تغییر نکرده باشند یا قوت در حالت شری خود داده باشند و اللہ اعلم بالصواب

قولہ جواب آنست که آنچه ما در حق پیغمبر و ائمه معصومین علیهم الصلوٰۃ و السلام اعتقاد است **اقول**

خلاصه جواب همین قدر است که پیغمبر و ائمه علیهم الصلوٰة والسلام قادر بر هر شیئی اند بخیر شیئی محال در هر چه
از خدا خواهند حاصل میشود پس - الضمانکما جملہ اغراض نظر کرده است در خواب حقیقت نیستند
مشکفت نشد و یک حدیث ما در ضمن جواب نقل کرده است و آن در اصل نفس جوابی است در مسئله
اعتقادیه باین جواب صاف باشد که حاجت تیاویل و تشریح نیاشد ازین جواب همین قدر ثابت
شد که اتم در اندیاز قدرت دارند که جسم خود را لطیف سازند و سائل می پرسد که چنین توقع
است یا نه افشا شیخ راجی باصیت که جواب صاف می داد اما معلوم می شد که وقت معراج بخاریست
یاب صلی الله علیه و آله وسلم جسم خود را لطیف ساخته بودند یا نه - سوال دوم معرفت امام
علیه السلام عین معرفت الله است یا نه اگر هست از چه دلیل چه اسباب آنکه مراد از معرفت
الذاتی در گفته ذات بودن است این محال و متشعب و متفرع می شود تا آنکه عنوان معرفت است
متعالی گردد و بکنند ذات چنانچه کلام خود در حقیقت امر است که این است که این است که این است
بدر که با کیفیت کیفیت الطبیعی است یعنی القدم به الذی الذی و اینها در حقیقت است که این است
النفس یعنی شخصی نمی تواند که کیفیت خود را در ذاتش پس چگونه می تواند از او آید که این است که این است
او است تعالی که شایسته است و شایسته را در ظاهر ظهور آن در حقیقت است که این است که این است
ظهور بی بر و بکنند ذات قدیم و اگر او معرفت است الله است یعنی ذات و الله است و معرفت است که این است
پس معرفت است پس این اعتبار همین معرفت الله باشد و اینکه ادعای او این است که این است که این است
شده اند از جهت آنست که آثار و الیه وجود و موقوفه صفات موقوفه بر این است که این است که این است
سبب از شایسته است از جهت صفات آنست که صفات جمیع است و این است که این است که این است
مخلوق است پس این است که معرفت است که معرفت است و معرفت است که این است که این است
در کمال که شایسته بود و در طعانی که هر شب هر شب آورده است و این است که این است که این است
نداشتند با وجود این مقام مهم در هر یک از شب که این است که این است که این است
نشری بر کسنگ است و این است که این است که این است که این است که این است

رسد و جمع علوم نسبت به نزدیکی که فشرک در بعد از آن حضرت متکبران آن حضرت شایسته بود و در آن عالم با بر
 معرفت الهی شایسته چه حکماست فلاسفه و در هر بین اصحاب او بیان مختلفه مذاهب شسته که در این
 و مذہب حق را بشمار خود انحراف داده بودند و خلق را گمراه و از طریق حق منحرف نمودند و چون در
 خلق را بر راه حق و معرفت خالق هدایت نمودند لایلی بود که ازین بزرگواران رسید و هیچکس به بدایت
 بحق رسید مگر معرفت امام و مشی بر قول امام و طریق امام پس هر کس گفته است از اهل حق که معرفت
 امام علیه السلام عین معرفت الهی است باین اعتبار گفته است و هر کس از او غیر این کرده است او امام
 عنوان بیان ذات الهی قرار داده است و ایشان را در مقام مثل قائم و زید قائم قرار داده است
 خداوند را زید البیه با عقدا و نالغزده است و از طریق مذہب خود منحرف شده است و بهوالم عالم
 قوله جواب آنکه اگر مرد از معرفت العبدی در کند بدون است اه اقول ما حصل این بیان است
 از ذیل کلام طویل این است که علم تفصیلی در تکلیفین بمنتهی الحصول است پس اینها هر کس خدا را می شناسد
 بعلم اجمالی می شناسد بلکه هر شی را بعلم اجمالی می شناسد و معرفت بسیار عین معرفت الهی است چنانچه در
 مقدمه معصومین علیه السلام شرف و اعلی از همه شیایر و در وسطه بین الخالق و المخلوق این معرفت معصومین
 علیهم السلام عین معرفت باری تعالی است بدرجه اولی است و همه صفات باری تعالی در ذرات
 این حضرات علیهم السلام با توحید بر صفت که در معصوم می یابی در اصل صفت باری تعالی است که در بجان یکجان ازین عالم
 یافته شد معناد الهی این کلام مشعر در اعتقاد است که او بگوید که معرفت الا امام
 عین معرفت الهی است این کلام ظاهر آنست معلوم میشود که میجوید کم بسوی عقدا و سیدم شتی بکنند ظاهر
 و چنانچه است تا ظاهر نشود که این عقدا و سیدم شتی بکنند اهل حق است چنانکه کاطرین و احصایین و غیره میگویند که
 خود را ندانند ترغاش میکنند که دیوار هم گوش دارد و لجه بجان آواز آنرا که طریق الشبان طریقه معرفت الهی است
 چرا خود را بمعرفت اسرار ختم خاص میدرسد و چرا از مذہب حق که آن میکنند انما شیخ را هم می دانند
 که همان صاحبی تفتیح یا با حق می فرمود و چنانچه کلام میکند حضورها در عقدا و سیدم شتی بکنند این
 و شجاعت علم و امانت و غیره که در معصوم علیهم السلام یافته شد همه در اصل الهی قرار داده است ظاهر

ثوبیت است که این آثار بر ما دل نباشد کار بسکلی می انجامد و از مصنوعات باطله می شود آری در مورد
 فاعله اظهار نظر خداوند عالم بر دست ایشان امور سهی چند حارق عادت ظاهری ساز است
 صالح اوقات ازینجا است که معجزه را فعل الهی گویند که بر دست غیر و امام بفرض تصدیق نشان
 جاری می سازد و کما صرح به المشککون قوله که پس معرفت منی باین اعتقاد علم معرفت الهی باشد
 اقول اگر مراد معرفت لدست یعنی ان لالت اثر بر متاثر و مخلوق بر خالق پس معرفت دال بر
 معرفت مدلول بر معرفت اثر بر علم معرفت متاثر و معرفت مخلوق چنان معرفت خالق نیست چرا که اگر
 تغایر میان دال و مدلول و خالق و مخلوق دائر و متاثر و آلی است علم بشی منافی مغایرتش است و تا ما بین علم
 بشی اثر نمی تواند شد پس با خدا علم ایجاد معلومین می تواند شد پس لازم می آید که ممکن عین واجب تعالی
 باشد و هو کفر صریح و چون عینیت علم خالق و علم مخلوق شکوفا مفروض شد منقادا و الدلیس ازین
 عینیت بالاتر که ام عینیت است که عینیت علم با بذات مقدس انبیا و اوصیاء زیاد و در تخصیص داده
 است و چون اوصاف حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در حقیقت اوصاف بار تعالی است
 که درین معصومین و بذریع اینها ظاهر شده است پس کمال ذاتی بر پایه معصومین رسید نیست چرا که
 شمس و قمر و آسمان و زمین و آب هوا و غیره که در دنیا قدرت خود را با انواع و اقسام ظاهر کرده
 قدرت کامله خود را افعال و خواص در دنیا دادان هوا الا عظیم قولم و از جمله صفات الله
 صفت رحیم است و این صفت در ایشان بمرتبه ظهور داشت اقول چون صفت رحیم در
 انبیا و اوصیاء صفت خاص انبیا و اوصیاء نیست بلکه صفات الهیست حقیقتا پس باید که انبیا و اوصیاء
 رحیم نباشند چرا که هم فعل نشان نیست و پیش ازین نیست که معصومین علیهم السلام را مجازا بگویی رحیم
 حال و محل و اختصاص محل که معصومین بر سبکین و نیم و اسیر رحیم کرده اند و چون صفت خا ص
 آنحضرت نبود و ادان نام سبکین غیره در عالم سوم پس ح کردن بار تعالی آنحضرت سایه کریمه بطورین اظفار
 آیه ای است بلکه باید در خود بکنند که من چنان ام سبکین و نیم و اسیر طعامم و اوم بلکه در خصوصیت معصومین
 صفت حضرت امیر و حسین و فاطمه علیهم السلام نخواهد بود علی الخصوص معصوم دوم و سوم علی الخصوص معصوم چهارم

استسگی و ضعف نمودن با علم من سانس شد اطلاق قوله و از جمله صفات الله قدرت است که این صفت نیز
 در ایشان بمرتبه ظهور داشت **آه اقول** چون قدرت در معصومین در اصل و حقیقت قدرت الله است
 نه قدرت اینها پس باید که بزرگم آن شیخ حضرت معصومین علیهم السلام قادر نباشند و چون انبیا و اولیای
 قادر بر فعلی نباشند دیگر مخلوقین بدرج اولی قادر نباشند و مجبور باشند پس تکالیف شرعی در صورت
 سلب قدرت تخلیف با محال است و در ظلم من الله تعاخذ و با اینکه صفات الله در ذات ایشان بمرتبه ظهور داشت
 که در سایر مخلوق ظاهر نشده پس لازم می آید که انبیا و اولیای خود قادر نباشند چه افعال حمیده و خصایل
 پسندیده و دیگر مخلوقین قادر بر افعال پسندیده و صفات حمیده پس تفضیل رعایا بر انبیا و اولیای لازم می آید و این
 در انبیا و اولیای صیادند که قدرت الله ظهور در او و انبیا و اولیای تفضیل مفعول بر فاعل لازم می آید
قوله و از جمله صفات الله علم است **آه اقول** درین هم خیل قباحت لازم می آید **قوله** و از جمله صفات الله
 علم است **آه اقول** چون علم امیر علیه السلام حقیقت علم الله بود بزرگم شیخ پس لازم می آید که خود

بنابر امیر جاهل بودند بگر اینکه علم الله در ذات ایشان حلول کرده بود پس در مقام علم هم مدح
 امیر علیه السلام نیست و دیگر قباحت این نیز لازم دیگر اینکه چون صفات باری عین باری است
 و صفات او تعالی ظاهر شده است و ذات اینها علیهم السلام پس کما یشکل ایجاد علی الخصوص در صفت علم
 که اگر علم از حصولی و حضوری بجزیم که وحدت ذات عالم مخلوق با ذات عالم خالق لازم می آید
 و حادث و قدیم یکله باشد و انبیا و اولیای عین باری باشند نمودن من یک **قوله** پس هر کس
 گفته است از اهل حق که معرفت امام علیه السلام **آه اقول** گویند عینیت معرفت من سید
 عالم شتی است پس این اعتقاد سید عالم شتی با اعتقاد شیخ معاصرت حق است استغفر الله **قوله**
 و نام را عنوان بیان است **آه اقول** ضرورت نیست که چون قائل نباشند باینکه معرفت
 امام عین معرفت الله است خداوند سازید و انبیا و اولیای را قائم قرار دهد باید مباحث

علم و معلوم را تحقیق بکنند

و در سنجو اید

و در سنجو اید

سوال سوم

حضرات معصومین سجا الائمة واسطه زرقند مستقلا اسم غیر مستقل اند یا نه جواب این است که چون پیغمبر خاتم و امیر المؤمنین اکرم و ائمه معصومین از اولاد آن سرور مکرم باعث ایجاد کل موجودات و علت ذواتی کل مصنوعات گردیدند پس هر فیضی که از مبدأ فیض بهر مصنوعی و مخلوقی رسید از شیخ پیغمبر و ائمه است این بزرگان عالم ابداع بود که بر قدر قابلیت ایشان با ایشان ایصال شد و قابلیت این مخلوقات و مصنوعات از اختیارات خود ایشان در عالم اول بطور پوست باینکه خالق متعال ولایت این بزرگواران را بر ذرات موجودات عرصه و اولس هر کس بر حسب سائر نفع و از مراتب صنودید و نیز وایه که قبول این ولایت نمود بر حسب و اندازه آن رزق بر سلم تقدیر از جانب خداوند تقدیر و حق او جریان پذیرفت و این رزق رزق خاص عرفی مراد نیست بلکه شامل است جمیع فیوضات و احوال کسبوی ذرات را از فیوضات دنیوی و برزخیه و اخروی پس باین اعتبار آنها قاسم الارزاق شده اند از براسه کل مخلوقات و مصنوعات و اگر مراد سائل از سؤل تقسیم ارزاق است در حق عباد و غیر ایشان فعلا پس اعتقاد ما این است که ان الله هو الرزاق ذو القوه المتین که بر قدر قابلیت و معلومت عباد و سایر مخلوقات افاضه رزق میفرماید مباشره ملائکه که رزق متعال آن ملائکه را از جهت همین ایصال ارزاق خلق فرموده است و تقسیم رزق عباد قرار داده است و هر کس بر غیر این اعتقاد رفته است لغزیده است و یا افراط یا تفریط در حق این بزرگواران کرده است افراط معلوم است و تفریط از جهت آنکه مقام ایشان ارفع است از ملائکه که تقسیم رزق مخلوق با مخر خلق متعال درید ایشان است -

جواب

قول جواب این است که چون پیغمبر خاتم و امیر المؤمنین اکرم و ائمه معصومین از اولاد آن سرور مکرم باعث ایجاد آه اقول حاصل جواب این است که جناب رسالت مآب و ائمه اطهار علیهم السلام واسطه زرق اند و باز میگویند که ملائک واسطه زرق اند پس این حضرات از ملائکه بدرجها اشرف اند پس این واسطه نشان واسطه بدرجها افضل و اشرف است بقینا ازین اشعار میشد و در بعضی واسطه زرق

مسئول اند - و براسه در این قول همین قدر کافی است **قال الصادق علیه السلام** از زواره فی جواب

قول ولده عبد الله بن سبأ الذي قال ان الله خلق محمد او علياً نفوساً لهما خلقا ورزقا وانا نانا و احسبنا

ان الله بعباده اذا رجعت اليه فامر الله عليه الاية التي في سورة الرعد ثم جعلوا الله شرکا وخلقوا خلقا

يعني صادق عليه السلام با زواره فرمود در جواب پسر عبد الله بن سبأ که او گفته بود که خداوند کریم

خلق کرد جناب سالت مآب و علی صلوات الله علیهم را پس تفویض کرد باین دو بزرگوار کل کار خود را

پس این دو بزرگوار عالم را خلق کردند و رزق و موت و حیات در اختیار اینها شد باین طور که قائل

این قول کاذب و عدوانه است ای زواره چون بر دید پیشوا ^{بنی امیه} که در سوره رعد است ام جعلوا آه

یعنی بر لیس خدایتعالی شرکا ساختند آه ازین ظاهر شد که غیر خدا خالق و مدبر عالم و رزق کننده نیست

این بجهت از ضروریات دین است و منکر آن خارج از دین پس نمی توان گفت که احدی غیر از خدا

رازق است یا واسطه صدور رزق و خلق که ماعدای آن واسطه خاصه هر چه هست تبوسطه

است پس آنچه حکما س فلاسفه میگویند که واسطه فیض الکوافی عقل اول بل عقول عشره اند شیخ احمد

وسید کاظم رشتی و اتباع شان می گویند که فعل الله و قدرت الله و عقل کلی که بیجا است و امام و

رزق بلی خلق عالم با سوا سے خود اند لاریب شرک است و تفویض لکن این حضرات **علیهم السلام**

از خدا سے خود سوال میکنند پس او خلق میکنند سوال میکنند از رزق را پس او تعالی روزی میدهد

از راه اجابت دعای شان و تعظیم شان ایشان لان لهم عند الله جاباً عظیماً **قول** باعث ایجاد

کل موجودات آه **اقول** علت غائی شدن آنحضرت و ائمه **علیهم السلام** است و خبر مشهور

که اول ما خلقت الافلاک و دیگر خبر ازین قبیل دلالت دارد که اینها مقصود از تکوین کائناتند از انجا که

مؤثر و موجب و مدبر و منتظم و رزاق و محیی و ممیت باشند پس اعتقادش کفر است و این نشان اول

فلا سغه یعنی آنکه می گویند که الواحد لا یجد رعبه الا الواحد و عقول عشره ^{عشره} فرایمید بهند و همچنین بقول

صوفیه که مبداء و احد را منظر هر انوار نظیراً قرار میدهند و مفروضه که خلق و رزق و مدبر عالم را تفویض او

تعالی بر رسالت مآب صلی الله علیه و سلم و جناب امیر علیه السلام بلکه سائر ائمه **علیهم السلام** را جمع میدهند

و حق این است که کل کفرست خواه ایشان را فاعل مستقل دانند خواه ایشان را مجزئ آلات قرار
 دهند چه که خدا تعالی غنیست بالذات و مقدر بوساطه و آلات نیست آری برکات این
 حضرت عالم قائم است پس باطل است قول شاعر و محقق و بلوی که نوران حضرت چشم برده و از اسلام
 واسطه صدور کائنات دانسته است و مایل بفضیله شده است -

سؤال چهارم

نفی صفات از صفات ثبوتیه است یا سلبیه و آنها که می گویند الله عالم می باشد و الله است
 و نمی گویند که الله عالم است و الله است می گویند با امیر المؤمنین است یا نه و قول این است که

اول الله بن معرفه و کمال المعرفة التصدیق به و کمال التصدیق به یعنی الصفات عنده جواب
 قول سید که نفی صفات از صفات ثبوتیه است یا سلبیه جواب این است که از هیچ کدام
 نیست از جهت اینکه نفی صفت متصف ثبوت و سلب نمی شود بلکه هستی نسبی عدمی است
 قائم بنفس و نیدار عارف مصدق و عجب است از سید که همه جا اشتباهاتی میکنند
 و این واضح است بطریقیکه قابل است که محل سؤال شود این است که نفی صفات که ازین
 حدیث مستفاد می شود با ثبات صفات جلال و جمال که از مقتضیات اعتقادات حقه است
 متناقض است و جواب این است که صفات خالق باعث تعلق ادراک عباد بان صفات
 بر دو قسم است قسمی است که تصور آن بالا جمال است یعنی بنده ادعان دارد و آنچه از صفات
 که شرح مقدس رسیده است ادعان بطریق اجمال و تصور نمی آید مثل آنکه در الله عالم تصدیق
 کند باینکه خداوند متعال عالم است چنانچه ایشان را جاهل نیست چنانچه شکر و قدرت
 بر هر شئی یعنی عاجز نیست از هیچ شئی و عادل است بر هر شئی یعنی ظالم نیست در هیچ شئی
 و کلماتی سایر الصفات و قسم دوم آن است که بخوابد شخص تصور با لکنه نماید و بطور تفصیل
 ادراک کند پس آنچه رسیده است از وجوب تصدیق و اذعان بدان در صفات ثبوتیه
 و سلبیه که تعبیر شده است بصفات جمال و جلال قسم اول است و آنچه ازین حدیث مستفاد

مستفاد می شود که کمال التصدیق به نفی الصفات صفت قسم دوم است بجهت آنکه هر صفتی که برینج
تفصیل در ظرف مدرك خود بتوهم در آورد آن مخلوقی خواهد بود مثل خود متوهم که آن را مجزئ
و مخلوق کرده است در ظرف ذہن خود بوجود ذہنی موهومی اعست باری خداوند متعال
منزہ و متعال است ازینکه صفات ذاتیه او که عین ذات اقدس اوست مجاد و محل ادراک
مخلوق خود واقع شود چنانچه مضمون حدیث معلوم است که کل ما میز نموه باذناکم فی ادق
معاینه فهو مخلوق مشکلم مرد و الیک یعنی هر چیزی که تمیز پیدا و را بوجهی هست خود در باریکه
معانی آن پس او مخلوق است مثل شک که بر دو دست بسوس خود شما پس از اینجا وضع
استتبابه ساکن هم می شود که در اشد عالم می گویند الله اشد بجهت اینکه مراد از این عالم
در این محل عالم یعنی اول است نه معنی ثانی که مخالف قول حضرت امیر علیہ السلام
والله العالم بالحقایق -

جواب

قوله و جواب این است که صفات خالق باعتبار آه و قول حاصل جواب تا صواب که فاعل
مخاطب با کمال تجت و خرید تدین تفوه فروده این که نفی صفات چونکه حدیثی است باریت
متصف به ثبوت و سلب نمی تواند نفی صفات نه از صفات ثبوتیه است نه از صفات
سلبیه و چونکه علم با تقسیم با جهال و تفصیل است و اول ممکن است و می شود و ثانی که علم
با لکنه است وجود و ذہن مانعی شود و محال است لهذا جناب امیر علیہ السلام منع فرمود
که نفی صفات کنید یعنی تفصیل و با لکنه ذات باری تعالی و صفات او اور یافت کنید
که از شما ممکن نیست و در یافت ذات او و صفات او بعلم اجهال نکنید پس چونکه علم تفصیل
در مانیت پس باین علم صفات او را نمی توانیم شناخت پس صفات را در ذات یا
سلوب باید فهمید از ظرف ذہن خود پس ترجمه اشد عالم اشد است چرا که علم او را
نسبتاً تو انیم در یافت کرد که بگویم اشد و اناست و علی هذا القیاس اشدت در اشد اشد

الله رازق الله الله خالق الله الله و چونکه ما بعلم اجالی میتوانیم دریافت
 کرد لهذا ترجمه الله عالم الله داناست میتوانیم گفت که الله رازق الله رازق
 دهند است و الله خالق الله پیداکننده است و لهذا اگر چه بظاهر عبارت شیخ مضمونی
 جواب نیست مگر تکلف در بر عبارت اولی این طور محض صحت است تا انهم کرده
 آنها شیخ سخت خطا کرده است چه که باعث بار فقدان علم تفصیلی تخصیص نفی صفات
 چراست نفی ذات هم باعث بار علم تفصیلی از ظروف از زبان ماست ترجمه بلارج
 لازم می آید اگر آقا بگوید که مقصود از حدیث شریف نفی علم تفصیلی از خود متکلمین است
 میگویم علم تفصیلی صفت واحده است و در حدیث شریف نفی صفت واحده
 مقصود نیست بلکه لفظ نفی صفات است پس توجیه موافق حدیث شریف نموده
 و اگر نفی صفات را از صفات سلبیه بدانیم چنانکه آئیده خواهد بود گفت پس بنا بر توجیه
 آقا لازم می آید که نفی صفات از صفات سلبیه مکلفین باشد حال آنکه صفات مثبتیه
 و سلبیه برای ذات واجب تعالی است و اگر جواب شیخ را محمول بر تکرار کنیم
 واضح می شود از آخر این جواب که ترجمه الله عالم الله سلب علم تفصیلی
 ازین ظاهر می شود که ذات باری تعالی عالم نیست باعث بار فقدان علم تفصیلی و مراد آن
 عالم هم احد است اعتبار علمیت در ذات باری اعتبار کرده نمی شود و اعوذ بالله العلی
 العظیم من غباوة النفس و غوايتها - از اینجا ثابت می شود که آفایه از پیروان
 سید کاظم گشتی باشد چه که قول فاضل علی بظاهر با قول سید کاظم گشتی و اتیانش در تالیف
 وار و قول ایشان که باری تعالی نه عالم است و نه جاهل و نه قادر است و نه عاجز و نه رزاق
 و نه غیر رازق اینچنین عملاً با الحدیث المذكور نفی صفات کرده اند لیکن فرق بین این
 اینقدر است که آقا شیخ تخصیص سلب علم تفصیلی محض میکند ظاهر آنرا از خالق باری
 از مخلوقین و لفظ صفات است که در حدیث شریف است یا لفظ دانسته است یا علمیت

انداخته است و اتباع سید کاظم نفی کل صفات از ذات باری تعالی میکنند معاذ الله
از معتقدان دین و ملت حقه مکن نیست که کسر جمه الله عالم را الله الله و الله از حق
را الله الله کند باعث بار علم تفصیلی مگر آنکه قدم از جاوه شریعت بیرون نهد این امر
از آغای شیخ شاید بسبب تفهیدن این حدیث شریف نه کور شده است چنانکه اتباع
سید کاظم رشتی بسبب تفهیدن این حدیث شریف بدینی را اختیار کرده اند
و من کلام مختل النظام آغای شیخ را تاویل درست کرده تلخیص کرده ام و گفته ام که مقصود
این است که مکلفین را نفی صفات باری تعالی از ظروف او بان خودشان باید کرد
مگر این تاویل را لفظ عنه که در حدیث شریف است و ضمیر راجع بسوی باری تعالی است
جمع میکنند پس حالا ثابت شد که کلام آغای شیخ را بر ظاهر باید گذاشت و چنین تاویل
درست نمی شود و بطاهر عبارت نفی علم تفصیلی از ذات باری تعالی باید کرد و حربه
الله عالم الله الله باید کرد و باعث سلب علم تفصیلی از و تعالی معاذ الله تعالی الله
علاو اکبر اگر بگوید که مقصود این سنت که چونکه در مکلفین علم تفصیلی نیست
مکلفین باید بفهمند که از ذات واجب تعالی صفات مسلوبه است گرچه نفسه موجود
می گویم عدم علم یا دلیل بر عدم نیست تواند شد و شتر وجودی را عدمی چگونه تصور میکنند
و در جواب ترتیبی بلا من حج اگر بگوید که نفی صفات همین نفی ذات است بسبب اتحاف
ذات و صفات در باری تعالی می گویم از عنده که در حدیث شریف است مانع است
این احتمال را و الا سلب شیء عن نفسه لازم است آید پس جناب آقا دام مجده را باید
که عذر معقول پیش کند و آقا فرموده است که نفی صفت که شیء عدمی است منصف
بشئیت و سلب نمی شود - می گویم باید حمل هم صحیح نباشد چرا که ثبوت شیء بیشتر فرع
ثبوت حقیقت است تا وقتی که نفی صفت وجودی نیست و حمل بر آن صحیح نمی شود
کلام آغای شیخ غلط است - علاوه در جواب سوال چهارم ترک را که عدمی است منصف

بعد میت چند بار آغازه کرده است پس در اینجا هم همین قیاحت لازم می آید و ما هو
 جوابم فیه جواب است و جواب بگوید که شریک الباری متنع والعتقار معدوم و غیره چنانچه
 درست می شود. دیگر نسبت سلبیه را چه طور آفا نموده است و در قضیه زیر لیسن تقاضا
 و حق این است که تشکیلین اعداد صفات سلبیه گاهی به نفی ظلم و نفی جهات نفی
 مکان می کنند و گاهی به ظلم منفی و جهات منقیه و مکان منفی می کنند حاصل هر دو بیان
 یکی است نفی یعنی منفی است و اضافت صفت بموصوف است والا مرسل و واجب
 العیاب اینکه در حدیث شریفه لفظ نفی صفات است و جناب امیر علیه السلام
 حکم کرده بنفی صفات و آفا شیخ نفی صفات آنرا از صفات ثبوتیه می شمرد و نه از
 صفات سلبیه پس بزعم آفا شیخ عمل باین حدیث شریف درست نمی شود از اینجا
 هم ظاهر شد که چنانکه ائمه سید کاظم و شتی و غیر هم می گویند که خداوند تعالی نه را
 نه غیر رازق نه عالم است نه جاهل چرا که اعتبار صفات در ذات باری تعالی نمیکند
 آفا شیخ هم اعمت باری صفات در ذات باری تعالی نمی کند و نفی صفات را از صفات ثبوتیه
 و سلبیه خارج کرده است که اعمت باری ندارد و حاصل چون نفی صفات از ذات
 باری تعالی باید بکنیم بسبب فقدان علم تفصیلی خودم باید نفی ذات باری تعالی هم بکنیم و بگویم
 الله عالم الله رازق الله الله خالق الله الله درست می شود چرا که
 چون محمول را که صفت است تفصیلاً نمیتوان دریافت کرد پس موضوع را که ذمت
 بدرجه اولی تفصیلاً دریافت نمی توانم کرد علاوه چون صفات باری تعالی عین ذات
 باری است پس بتقدیر نفی صفات نفی ذات باری ضرور است و این کفر صریح است
 علاوه برین چون عدم وجدان و عدم ادراک دلیل عدم نیست پس بسبب فقدان
 علم تفصیلی در خودم نفی صفات باری تعالی از ذات او بکنیم معنی ندارد و چگونه میشود
 که اگر من عالم نیستم بگویم کسی دیگر هم عالم نیست نفی صفت از ذات باری تعالی بسبب

عدم علیت در خود محیب است و غریب شاید مخاطب منفات باری تعالی را حسب
 سید کاظم رشتی و شیخ احسانی منقسم بصفات ذاتیه و صفات افعالیہ سے کند و اول را قدیم
 و ثانی را حادث و ثالثہ باشد و صفات افعالیہ را تابع مفعول و علم تابع معلوم و موقوف
 بر وجود معلوم و علم باری را موقوف بر حضور الاشیاء و حدوث آن و ثالثہ پس بیان
 اعتبار قبل وجود مخاطب اللہ عالم نبوده و بر تقدیر فقدان علم در مخاطب علم در باری تعالی
 معدوم باشد۔

سوال پوچھ

مشکلین سے گویند کہ وجوب برائے ذات واجب ثابت است و حکما ہم قساوی الاقدار
 و آن قضا معلوم سے شود چہ کل موجود خارجی فهو اما واجب او ممکن و الوجوب چہ نسبت
 امکان و واجب لزیم التسلسل لان الواجب هو الذی له الوجوب و تنقل الکلام ح
 الی الوجوب الثانی و نقول فیہ کما قلنا فی الاول و یلزم التسلسل وان کان ممکن
 جاز ذوالہ اذا لکن لا یستحیل علیہ شیء من العدم و لا الوجود و اذا جاز ذوالہ لم یتصف
 ذات الوجوب بالوجوب تمام شد۔ جواب آگہ وجوب واجب نفس حقیقت واجب
 ہست یعنی ذات واجب نفس ذات صدق و حقیقت است بدون انضمام امری یا
 بلا خطہ حقیقی پس ہر واجب الوجود لذاتہ او نفس واجب الوجود است لذاتہ نہ اینکہ
 واجب الوجود شیء است کہ عارض شدہ ہست وجوب وجودانہ برائے آن شیء عرضی
 لازمیا او مفارقیا تا اینکہ نقل کلام در آن وجوب کشیم و بگوئیم آن وجوب از کد ام جو
 واجب شد و بگذر الی غیر النہایت تا اینکہ تسلسل لازم آید و این واضح است و در
 حقلے نیست۔

جواب

قولہ جواب آگہ وجوب واجب نفس حقیقہ آہ اقول تعجب از جناب آنفا شیخ درین مقام

که سائل در وجود واجب تعالی کلام کرده و بر وجوب او تعالی شانه اعتراض کرده است
 اما شیخ سائل را ازین ایراد بیدین تصور نه کرد و هم قبل این سؤال سوالی از قدم زمان
 و تجویز نظر یکسب الباری کرده است و را گنجا هم معترض را کافرنه گفته است و در سائل
 مثلاً در مسئله اجتهاد که کار مجتهدین نظر و فکر و سهو و خطاست در آن در آنجا سائل را
 بید بد گفته است آیا مسئله اجتهاد از توحید و اثبات واجب تعالی هم اغراض است
 قوله یعنی ذات واجب بنفس ذات مصداق واجبیت است اقول العرض جواب است
 فقرات بے ربط را جمع کرده است ذات واجب را نفس ذات واجب گفتن چنان است
 که بگوید ذات خدا نفس خداست پس ازین اعتراض دفع نمیشود. علاوه مصداق
 واجبیت هم عجیب است و سؤال از وجوب واجب است نه اینکه ذات واجب را
 غیر ذات واجب قرار داده باشد و فاعل محکم بین الوجوب و الواجب فرق نه کرد
 قوله پس هر واجب الوجود لذاته او نفس واجب الوجود است لذاته اقول نه معلوم
 حاصلش چیست نیست این مگر الفاظ صریح و بے ربط. قوله نه اینکه واجب الوجود غیر
 آه اقول از اینجا تا آخر این جواب صحیح فرموده است تا عن المقصد -
 قوله و این واضح است و در آن خفاست نیست اقول و عمومی و اجماع بیکار است و در
 که فرق در وجوب و واجب نه کرد و ابتدا از جواب مخالف سوال واقع شد -

سؤال ششم

جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را مگر روحانی شد یا جسمانی اگر مگر
 جسمانی شده است با جسمیکه بر زمین رونق افروز بودند همان جسم صعود فرمودند و سیر
 عرش و کرسی و ما فوق سدره المنتهی فرمودند یا جسم دیگر که غیر جسم عالم جبروت بود
 که برائے جناب اقدس بر رصے زمین حاصل بود باین جسم تا کجا تشریف بردند و
 این جسم را کجا گذاشتند و یا جسم دیگر از کدام جا مکتوب شده و عروج فرمودند بنوا و از جود

جواب اعتقاد ما در معراج حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آن است که
 بزرگوار با همین جسم بشری و بیکل عنصری معراج فرمودند حتی با همان تعلین که در پاسی
 مبارک بود و هر کس قائل بمعراج روحانی شده است یا جسم هر قلیانے شده است
 یا معراج را منزل بر معراج عالم مثالی کرده است لغزش بزرگ کرده است و از همین
 جهت بعضی از علما تکفیر شیخ احمد را کرده اند که قائل بحجم سور قلیانی شد در معراج آن
 سرور کائنات و گفت جسم عنصری هر کره که رسیدند آنچه متعلق بان کره بود گراشتند
 و معراج فرمودند و الله المادی لفظ ملوث و جسم عالم جبروت که سید در سوال آورده
 است از غفلت و بی خبری سید است یعنی این دو لفظ و الله عصما من الزلات

جواب

قولہ حتی با همان تعلین که در پاسی مبارک بود اقول چون آن شیخ سابق ازین گفته
 که جسم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از افلاک هم ابط و مثل روح بود و انما در معراج
 جسمانی خرق و استیام لازم نیاید در اینجا گوید که با تعلین مبارک معراج فرموده آیا
 تعلین مبارک هم ابط از اجرام فلکیه و مثل روح بود جسم مبارک را ابط و الطفت گفتند بلکه
 در جسم دیگر نفوذ و تداخل کند و اشفاق جسم دیگر لغزش است آیا ابطال خرق و استیام
 مثل است بجز دیگر ممکن نیست که براسی دفع لزوم خرق و استیام محتاج بضرر غلط است
 قولہ لفظ ملوث و جسم عالم جبروت که سید در سوال آورده است آه اقول ملوث
 صحیح است و بجای خود مستقل شده معنی فمذموم و مخلوط و اما عالم جبروت پس مستیام
 گفت که جسم عالم جبروت حسب تحریر و تجویز شیخ محاسب صحیح است چرا که سابقا فرموده است
 که جسم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مثل ارواح لطیفه بود و معلوم که عالم جبروت
 عالم عقول و عالم ارواح را سبب گویند پس جسم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برین تقدیر
 جسم عالم جبروت می شود و معنی جسم عالم ارواح اگر جسم مثل روح باشد البته منسوب

بحالم ارواح ہم سے تو اندیشہ و لاسترفیہ۔

سوال ہفتم

از سؤالات سید کہ ششصد فقرہ بر علماست و ولالت دارد بر اینکہ عاری و عاری
صرف است در عینکہ سوال کرده است این سؤالی است۔ مراد الاصولین من استغناء

الوسع الماخوذ فی تعریف الاجتهاد ان كان استفرغ الوسع فی تمام اوقات العیشة
یا تمت نسبة الاجتهاد الا عند الوفاة وان كان استغناء فی وقت تکلیف و الحاجة

الی المسئلة فرما کان فی ذالک الوقت لم یحصل شرایط الاجتهاد کلا و بعضا و حصل علی
سبیل التقلید و ہم لا یرون ہذا نہ ترکیب من الاجتهاد و التقلید انذمی یحاشون عنہ
و ان حصل علی سبیل الاجتهاد و قالاجتہاد متفاوت فیحصل عنہ المحصل انہ لو استفرغ و بعد

از یہ مباحثہ فرمایند کہ خلافت مآثر اولاد ہمہ اوجہ شرایط الاجتهاد قرارا من ذلک و ان
لم یستفوا الا باستفرغ ثانیاً و ثالثاً متقل الکلام الیہ و ہذا لعدم الانتہار لیس العلم وان شہد

الاکتفاء بالاعتماد علی تصدیق مجتہد و تجویزہ فیسزم الترتیب من الاجتہاد و التقلید
ایضاً مع انہ یکن نقل الکلام الی المجتہد المجرز۔

استفرغ و مع کہ در تعریف اجتہاد و اخذ کردہ اند اگر استفرغ در تمام اوقات عمر است
پس متحقق سنہ شود اجتہاد مگر در نزو وفات و اگر در وقت تکلیف و حاجت بسوی مسئلہ

است پس بسا درین وقت حاصل نشود شرایط اجتہاد کلا یا بعضاً حاصل شود شرایط
اجتہاد بر سبیل تقلید و حنا انکہ پامنی نے شونہ علما بین حصول شرایط اجتہاد بر سبیل

تقلید بچہ انکہ این حصول شرایط اجتہاد بر سبیل تقلید ترکیب است از اجتہاد و تقلید ہی کہ
تجاشی دارند علما ازو۔ و اگر حاصل شود شرایط اجتہاد بر سبیل اجتہاد پس اجتہاد و متفاوت

پس احتمال دارد در نزو و حاصل ہینکہ اگر استفرغ نکند و مع خود را زیاد از آنچه کرده است
پس بسا بی ہر شود از براسے از خلافت ناچہ ظاہر شدہ است اولاً و حال انکہ علما در

دانسته اند شرایط اجتهاد را از جهت قرار از این که ظاهر شود و خلافت آنچه که ظاهر شده است
 اولاً و اگر اکتفا نکنند مگر به استفرغ در ثانی و ثالث پس نقل می کنم کلام را بسوی
 آن ثانی و ثالث و بکذا بجهت عدم انتهای بسوی علم و اگر با بگزارند در اکتفا با اعتماد بر
 تصدیق مجتهدی و تجویز آن مجتهد پس لازم می آید ترکیب از اجتهاد و تقلید نیز با آن که
 ممکن است نقل کلام بسوی مجتهد تجویز کنند تمام شد ترجمه قول سید -
 مقصود که درین مقام باید دانسته شود آن است که آنچه تحریر می شود این سوال مقصود
 بیان بر لفظی و بی خبری سید است در این مطالب و تمسبیه است بر مواعظی که
 خطا کرده است و اقرار شده است بر علما و مقصود جواب نیست چرا که اگر بخوانیم
 بنویسیم باید بیان کنیم که مراد از استفرغ وسیع که علما در اجتهاد و فرموده اند چیست
 و مراد از اجتهاد و تقلید چیست باید بیان شود بدلیل که در این زمان استعداد باید
 علم تحصیل علم در همه مسائل ممکن نیست پس واجب نیست و ظن مجتهد بعد از استفرغ
 وسیع نام در حق خود و مقلدین حجت است و باید بیان اقسام ظنون نمود که کدام حجت است
 و کدام حجت نیست و کدام محل خلاف است و باید اقسام اوله را بیان نمود که حجت
 هر کدام از چه جهت است و این که بعضی از اوله حجت آن از جهت طریقیتی است
 که بنفس صاحب شریعت طریق شده است بسوی احکام و در آنها و هم هم ضرور
 نیست که حاصل شود چه جائی آنکه علم یا ظن و اگر بخوانیم همسرا نهان بنویسیم
 بعد بسوی می شود بلکه قطعیان حجیه ظن یک مجتهدی خواهد شد و چه درایت
 درین مقام بر تحریر آن چه که تا استعداد علمیه نباشد در طرف مقابل سنی تواند آمد
 فهم آن بر آید و آقا سید چون بنحیر و بی استعداد است درین علم پس چه ثم در تحریر
 همچنین جواب علاوه علامه این بار مفصلاً در کتب مصنفه خود نوشته اند چنانچه
 خود فقیر هم در کتاب اصول خود مسی بهارفت الاصول نوشته ام پس باید شخص درین

بخواند و قوه فهم و استدلال او پیدا شود و رجوع نماید و بفهمد و آقا سید که ازین بصره
 محروم و بی نصیب صرف است چنانچه ازین سؤال و چند سؤال دیگر که بعد از این سؤال
 است که متعلق بطلب اصول است بخوبی ظاهر می شود و حال باید بیان عبارات آقا
 سید نمود. از جمله آنچه دلالت می کند از این سؤال بر آنراست که آقا سید بر علماء اعلام
 و عبارات است اول این عبارت است که می گوید فرمایند که خلاف ظاهر
 اولاً و هم او جهو شرایط الاجتهاد و فرار از من و لکن مطلب سید آنکه علماء واجب نیستند
 شرایط اجتهاد را از جهت فرار اینکه ظاهر شود خلاف آنچه ظاهر شده است اولاً و این
 آنراست که بخت است بر علماء از جهت آنکه در میان علماء و مجتهدین هیچکس نیست که بر
 اجتهاد در واجب بدانند فرار از وقوع تجدید را بلکه هیچ مجتهدی نیست که تجدید
 را نمی نداشته باشد الا من شد و ندر بلکه علماء بزرگ مثل شهید اول و علامه
 علی و غیره در یک مسئله شخصی چند قول دارند که تجدید را می شده است از هر
 ایشان در آن اقوال بلکه بعضی بر اجتهاد و شیخ بهائی علیه الرحمه با آن تبحر و فصاحت
 طعن زده اند تمسک باینکه چند دوره فقه نوشته است و تجدید را می شده است
 از براسه او و حال آنکه مجتهد نمیشود که هیچ تجدید را می نداشته باشد این بیانات
 سید درین مقام مثل کوری است مادر زاد که بخوابد تشخیص الوان و رنگها
 مختلفه از یکدیگر بدید و تبریح آن پرواز پس درین وقت چشم دارد و ارباب
 بصیرت خیلی بر او خواستند خندیدند و عبارت دوم که دال بر آنراست غیر
 در معرض بیان خواهد آمد و اما آنچه که دلالت می کند بر اینکه آقا سید درین
 علم عامی صرف و عامی بخت است پس از اول سؤال تا آنکه آن معنی
 است تفرغ و سع را بالکل نه فهمیده است از این جهت است که اینقدر تفرغ و سع
 مقام تردید بر او تجویز کرده است و می گوید اگر در اصولین است تفرغ و سع

در تمام اوقات عمر پس فلان و اگر در وقت حاجت مسئله است پس فلان در تمام
 عمر گاه است صد سال نمی شود و در وقت حاجت مسئله گاه است یک دقیقه هم
 کمتر نمی شود تجویز اینقدر تفاوت از جهل معنی استفراغ وسیع است و تقصیر بر این است
 است که در طرف تر وید تقریبا اگر کرده است که اگر این استفراغ در وقت تکلیف
 و حاجت بسوی مسئله است پس بسا درین وقت حاصل نشود شرایط اجتهاد
 کلاً یا بعضاً یا حاصل شود بر سبیل تقلید اولاً معلوم نیست که استفراغ وسیع یا در وقت
 بسوی مسئله چگونه تصور کرده و استفراغ وسیع را چه فهمیده است که می گوید پس بسا درین
 وقت حاصل نشود شرایط اجتهاد کلاً یا بعضاً یا حاصل شود بر سبیل تقلید و ثانیاً حصول
 شرایط اجتهاد را کلاً یا بعضاً بر سبیل تقلید در وقت حاجت مسئله چگونه فرض کرده است
 و حال آنکه علماء و تعریف از برای اجتهاد کرده اند یکی ناظر است بسوی اطلاق شن معانی
 و دوم ناظر است بسوی اطلاق بر ملکه پس بنا بر اول میگویند اجتهاد استفراغ فقیه
 است وسیع را در تحصیل ظن بحکم شرعی و بنا بر ثانی می گویند اجتهاد ملکه است که حاصل
 شود بسبب آن ملکه قدرت بر استنباط حکم شرعی فرعی از اصل فاعلاً یا قوۀ قریبۀ پس
 موافق تعریف اول که استفراغ را در تعریف آن اخذ کرده اند استفراغ فقیه را اخذ کرده
 نه استفراغ را از هر کس که واقع شود و فقیه تا جامع شرایط اجتهاد نشود اطلاق فقیه
 بر او نمی شود بجهت آن که مراد بفقیه آن کسی است که بوده باشد صاحب استداد و قیاس
 قریبۀ از برای فیضان علم با حکام شرعیه فرعیه بجهت بودن او عالم با دله و مبادی و حساب
 قوۀ قدسیه که ممکن باشد بسبب او و ترویج بسوی اصول و مراد با استفراغ وسیع به
 تمام طاقت است بحیثیثیکه نفی در نقیض خود که زائد ازین امکان ندارد پس غایب این
 حصول شرایط مذکور شرط استفراغ و اجتهاد است و مقدم است بر استفراغ و اجتهاد و تا
 این شروط صورت پذیر نشود استفراغ ممکن نیست و اجتهاد و تقلید هم در این شروط معنی ندارد

بجهت آنکه از جمله شرائط مثلاً علم صرفت و نحو و منطلق و لغت و اخبار و آیات قرآنی و علم بمراد
 اجتهادات و وقوف بر اصول عملیات و مثل اینهاست و از جمله آنست قوه فوسیه
 که ممکن باشد بسبب آن در اصل بسوی فروع چنانچه گزشت و درین جهت تعلیه اجتهاد
 بے معنی صرفتست پس بنا بر این چنانچه هیچ میشود قول سید که پس بسا درین وقت
 حاصل نشود شرائط اجتهاد و کلاً یا بعضاً یا حاصل شود بر سبیل تقلید و دیگر نمیتواند و حال آنکه
 راسته نمی شوند علما باین حصول شرائط اجتهاد بر سبیل تقلید بجهت آنکه این حصول شرائط
 اجتهاد بر سبیل تقلید ترکیبست از اجتهاد و تقلیدست که تخاصی دارد و علمای
 بیان شد که حاصل شرائط اجتهاد بر سبیل تقلید حاصل بے معنیست لکن نه از جهت
 که سید می گوید که ترکیبست از اجتهاد و تقلید از جهت آنکه اجتهاد و تقلید
 باطل است درین مقام چنانچه ذکر شد دیگر می گوید و اگر حاصل شود شرائط اجتهاد
 بر سبیل اجتهاد پس اجتهاد متفاوتست پس احتمال دارد در نزد محصل اینک
 اگر استقرار کمال و وسع نمود را از آنچه کرده است پس بساطت هر چه شود آبرو
 او خلاف آنچه ظاهر شده است اولاً حال آنکه علما واجب دانستند شرائط اجتهاد
 را از جهت قرار از اینکه ظاهر شود خلاف آنچه ظاهر شده است و آری عبارت
 آقا سید صدرش غفلی است واضح که از سید واقع شده است بجهت آنکه گزشت
 که شرائط اجتهاد مقدم بر اجتهادست بجهت آنکه شرط مقدم بر مشروط است پس
 شخص تا هنوز مجتهد نشده چه طور ممکن است که در شروط اجتهاد و اجتهاد نماید نیست
 این مگر در محال و ذی پیش افزاست در علماء و اهل مقام بجهت آنکه گزشت که سبب آنکه
 همچنین شرطی واجب ندانند است از جهت آنکه در علم فوسیه و سبب اجتهاد
 در اندک است از آن سید که هیچ خبر ازین مذهب ندارد و در باقی مذهب و سبب
 ازین مذهب دارد که اگر سبب نشود تفاوتی سواست با سبب اجتهاد و سبب اجتهاد و سبب

بر افتراض بر علماء و مجتهدین این عبارت است و این عبارت دوم است که بیان شد
 خواهد آمد می گوید که اگر اکتفا کنند مگر با استقراغ در ثانی و ثالث پس نقل میکنم کلام را
 آن ثانی و ثالث و بکذا بجهت عدم استنباط علم بحجت آنکه این عبارت دلالت میکند
 بر اینکه در اجتهاد شرط است که متقی عیث و بسوی علم و حال آنکه هیچکس از علماء همچنین شرط نگردد
 و این زبان که زمان انشاء با علم است و اتفاق دارند که ظن حاصل از ادله شرعی
 حجت است نیز و ارا مدار علم است بلکه گاه است از ادله شرعی ظن هم حاصل نمیشود و حجت
 در صورتی که طریق شده باشد آن وسیل از جانب شرع مقدس از براسه حکم شرعی این
 عبارت سید که اگر بنا بر ارا در اکتفا یعنی اکتفاست استقراغ و مع باعتبار بر تصدیق مجتهدی
 پس لازم می آید ترکیب از اجتهاد و تعلیه نیز از همه جائز تحفه تر و عجیب تر است معلوم
 نیست که کیت آن کس که کفایت استقراغ و مع را موقوف بر تصدیق مجتهدی دیگر تجویز
 کرده است چرا که معنی این است که مجتهدی دیگر به گوید باین مجتهد که استقراغ
 و مع پس است دیگر استقراغ و مع جائز نیست ترا و این مجتهد هم اعتماد بر قول آن مجتهد
 کرده دیگر استقراغ و اجتهاد نه کند و هیچکس از علماء ممکن نیست که همچنین تجویز است از وصار
 شود که محل تردید گردد و بنظر آید این افکار نتیجه اندامی مغربی باشد که جناب آقا سید سیس
 فرموده است و قوه با ضمه عمل خود را بر وجه تمام نه کرده سید برین تحقیقات پرداخته
 است و الا اگر قول برادر مسلم را حمل بر صحت نکنیم خیلی مشکل است دیگر می گوید با آنکه
 ممکن است نقل کلام بسوی مجتهد تجویز کننده یعنی ممکن است که نقل کلام کنیم بسوی این مجتهد دیگر که تجویز کرده است کفایت
 استقراغ و مع را از برای اول پس این مجتهد هم میگوید این هم در اجتهاد خود مثل مجتهد است آنچه ذکر شد پس او هم باید که حجت
 بشناسد که همچنین بر ادعای سید سیس نیز الشایسته اینهم از تفرقه است که ذکر کرده است تمام نقص که لازم می آید در استنباط
 بسوی هم بیان شد که استنباط بسوی علم از توهمات خیالی آقا سید است میفرماید و هم خود اجتهادی توهم کرده است که هم
 صداتی در طرف خارج و واقع از برای او نیست و شرطی از برای او ثابت نموده است و بر آن شرط نظر دارد

جواب

پہلے سوال، از سؤالات سید کہ مشتمل بر تائید عبارت جناب آقا شیخ درین سوال۔ اول
 جناب آقا اولاً نقل سوال بیت و نظم کہ درین کتاب آن را اول قرار داده است بعد ترجمہ
 آن نموده است بعد ہرچہ گفتنی و ناگفتنی بود بزبان قلم آورد لکن جناب نہ داده است
 بجز اینکه چند اوراق در باب مہمل و بے معنی شدن این سوال و بیہ دین و جاہل بودن
 سائل سیاہ کردہ است پس من چاہیاد بر تہریر جناب شیخ کہم کہ جناب حرفہای مضتہ
 بیگارست و بعد از شان مباحثہ علمیہ بجز اینکہ در بعض بعض جاہر و فقرات او و لغزشہای
 او سے کہم لکن در رد این اقوال جناب آقا ہمین قدر کفایت سے کند کہ جناب
 آقا شیخ اگر کتب را امید ہرگز سائل را بدینے گفت خبر ندارد کہ علما این سوال را کتب
 مندرج کردہ اند و جواب داده اند من بعین عبارت کتاب نقل کردہ ام اگر کتب نہ بود
 ترم تشریف بیار و من نشانی سے وہم پس ہر آنچہ آقا شیخ بشان من فرمودہ است
 بعینہ لفظ بلفظ ہمہ خطابات شیخ راجع سے شود باصل سائل و اگر باین وجہ مرا جاہل
 و بیہ دین و چنان و چنین فرمود کہ نقل چنین سوال کردہ ام پس در نقل کردن این علما
 ہم شریک اند آقا شیخ دام مجدہ در ضمن من علمائے دین را بدگفتہ است و جاہل و بیہ دین
 قرار داده است من باعتبار سوال کردن بری ہستم ازین خطاب ہا و باعتبار نقل کردن
 علمائے اعلام را شریک دارم معاذ اللہ چہ قدر فحش و لفظ کور مادر زاد و غیرہ بشان سائل
 و نقل کنندہ سوال نوشتہ است۔ بر عقلا روشن کہ ہر گاہ در اول سوال در صدر
 کتاب کہ غالب مردمان در کتاب جنیل، ہتھام را مرعی دارند و حتی الامکان قدم تامل
 در جاوہ تہتق سے گزارند جناب آقا شیخ چنین خطا کرد کہ در کتاب نہ دیدہ و شاید
 قہید کہ این سائل از قبل خود نوشتہ است لہذا بیہ دین و جاہل تصور کرد و عمل بر
 نظر جناب ماقال و لا تنظر الی من قال نہ کردہ در عہد من مدت چار ماہ غور و تفکر کردہ

بطلب سؤال نرسیده اعراض از جواب کرد و حقیقت علمای را بد لفظه است پس وای
 حال وسط این کتاب و آخر این - جواب آن قابل تماشا دیدنی است و اگر در کتب
 این سوال و جواب را دیده است پس شاید اقرار بفضائل علمای آن دارد و حدیث
 علماء ائمتی کا بنیاد بنی اسرائیل را ندیده است ^۲ سون کردن و نقل کشیدن و تحقیق مسئله
 خواستن و جواب سؤال دادن بے دینی مشهور نیست این کار علماء است و شمارار باب علم
 اینکه در مسئله اجتماع است ازین بالاتر مثلاً در اثبات شریک الباری و ابطال نبوت
 و ابطال توحید و غیر ذلک اعتراضات علماء کرامے نویند و ایراد های کنند و جواب
 می دهند و می نویسند تمام کتب اصول عقاید پرست ازین قیل و قال بلکه قطع نظر
 از غیر علوم دینی خود کتب عقاید و اصول فقه و کتب فقهیه حالی از ایراد و جواب ابطال
 و احقاق نیست و چگونه باشد که تحقیق مسئله بغیر واقعیت از رد و قبح نمی شود و اعتراض
 نمازده بر اساتذہ و بالعکس علماء را باب علوم است -

قولہ و مقصود جواب نیست چرا که اگر بخوانیم جواب نبییم اقول راست است و اقمی جواب
 این سوال را در توده است بجز حرفه های مفت و لایق و بدگویی بشان سائل و کتب
 تشریح سوال گرچه بعضی با طلب سوال را نامفهمه تشریح و توضیح مخالف سوال
 کرده است و در ذیل حرفه های مفت و کلام مهمل از بے اختیاری لاعن المقصد
 چیزی اشعار بجواب این سوال هم کرده است اگر بگویم که در محفلت و بے خبری آن کلمات
 مشعره بر جواب را نوشته است پس قول او در این مقام (و مقصود جواب نیست
 چرا که اگر بخوانیم جواب نبییم) غلط و بے ربطی شود پس آن بعضی کلمات بے احتیاط
 که چیزی مشعر بر جواب شده است حقیقت جواب نیست چرا که فعل فعل اختیاری و مستبرر محقق
 شدن مسئله در حال انقباض و تعدد تفاسیر پرش و حواس است نه اینکه کسی در حالت جواب
 مسئله بگوید آن مسئله قابل اعتبار باشد -

بمعنی مایتوقف علیه الواجب است و ضروری الامتثال است کسی صاحب شعور انکار
و شک در آن نمیتواند کرد پس بشما و صاحب قوانین آه آغا شیخ ذومسکه نیست پس
از اینجا ثابت شد که مایتوقف علیه الواجب و شمر ضروری الامتثال واجب عقلی
است و وجوبش اتفاقی است محل انکار صاحب شعور نیست و چون اجتهاد واجب
است اتفاقاً و لو کفایتاً و شرائط اجتهاد از مایتوقف علیه الاجتهاد است پس شرائط
اجتهاد بهم واجب است و لو عقلاً ازین معلوم شد که آغا شیخ ذومسکه او هم صاحب
که شکر از وجوب شرائط اجتهاد دارند ذومسکه نه متذنبان آغا شاید صاحب شعور باشد
مگر همه علماء را چرا شریک در بی شعوری خود سیکند و روشن و مبرهن است واجب
عقلی را واجب شرعی نمیتوانم گفت چه که عقل هم از ادله تشریحیه است پس ثابت
شد که شرائط اجتهاد واجب است اتفاقاً و انکار جناب آغا بیگاریست و باطل و هم
ظاهر است که وجوب شرائط اجتهاد قرار عن الخط است یعنی از براسه اینکه مجتهدین
را خطا در مشرک و نظر واقع نشود اگر احتمال خطا نباشد اجتهاد موقوف بر آن چیز
نمی باشد -
قوله معلوم نیست که استفرغ وسیع
را در وقت حاجت بسوی مسکه چگونه تصور کرده آقول جناب آغا سوال را بیخ فنییه
که در هر فقره تعجب می کند و گاهی شرح بعض فقره خلاف سوال می کند عجب حیرت
است که با وجود ادعای علم بلکه با وجود ادعای اجتهاد بلا اطلاق چنین بخیر می
و بی استعداد می -
قوله استفرغ فقیه را اخذ کرده اند
آه آقول این فقره مع فقرات لاحق و سابقه و داله است بر این که در تعریف اجتهاد
استفرغ فقیه را اخذ کرده اند و فقیه را باید که صاحب قوه قدسیه و بلکه راسته و
جامع شرائط و عادل و مومن اثنا عشری باشد مرا و هر کس نیست آغا شیخ غلط فنییه
است هر که در تعریف اجتهاد لفظ فقیه را اخذ کرده است او هم عدالت و

کما لوحت الواجب و انما لا یستلزم الاستعمال الا انما لا یستلزم الاستعمال
یعنی در صحبت و وجوب مقدمه مورخ آقا صاحب شرعیست که درین اختلافات دارند فنییه واجب میباشند و فنییه نبودند چرا که وجوب عقلی را

و اسلام و غیره را در مضمون ذکر کرده است برای حصول اقلید و تحت بحثش نه در مجتهدان و غیره
 مومن و غیر مسلم هم میتواند شد و علما تصریح کرده اند باین معنون علاوه این همه
 فقرات دخل در اصل جواب ندارد بیکار کاغذ را سیاه کرده است علاوه بر آن
 جناب سلطان العلماء محشی معالی میفرماید که اخذ لفظ فقیه در تعریف اجتهاد و احترام
 عن استفراغ غیر الفقیه و بی حد ندارد بلکه اجتهاد شامل است اجتهاد غیر فقیه را هم
 قوله تا این شرط صورت پذیرد استفراغ ممکن نیست اقول اگر چه این فقره بلکه
 کل عبارت دخل در جواب ندارد مگر چون که این فقره آقا حیرت انگیز است لهذا
 بروش سپردارم که استفراغ واجب است و لو کفایت و این واجب ممکن نیست
 است شامل آن مگر بعد حصول شرائط اجتهاد پس شرائط اجتهاد واجب عینی است
 و هم باید دانست که استفراغ بدون شرائط ممکن نیست بسبب اینکه خطا در دلیل
 واقع می شود و رافع خطا قوه قدسیه و ملکه راسخه و چند علوم است پس فرما
 عن الخطا شرائط اجتهاد را واجب دانسته اند تعجب نیست که آقا شیخ اولیا و جوب
 شرائط را انکار کرده بود و این انکار را غصب بعلمای هم کرده بود حالاً قائل بوجوب
 شد شاید حالاً از راس خود رجوع کرده باشد و رجوع نیست مگر در صورت
 ثبوت خطا در راس اول پس در کلام اول جناب آقا خطا کرده باشد که حالاً
 رجوع کرده است و این خطا نیست مگر بسبب عدم حصول شرائط و عدم حصول
 شرائط در وظاهر است که کیفیت قوه قدسیه و حالت دانست او معلوم می شود
 از این رساله از همه جا و از هر ورق و صفحه روشن
 قوله و اجتهاد و تقلید درین شرط معنی ندارد اقول چه خوش دعوی است
 چه خوب دلیل دعوی این است که در شرط اجتهاد و تقلید شرطی ندارد و این
 است که در شرط که چند علوم اند اجتهاد و تقلید معنی دارد این را در علمای

سے گویند بہر حال آغا شیخ فرمیدہ است کہ اجتہاد و تقلید پھر سببیل شرعیہ فرعیہ در دیگر علوم
بے معنی مستعمل این خطا و اشتباہ ناشی است از سبب خبری اور معنی تقلید بای معنی تقلید

بفہم صاحب قوانین سے فرماید التعلیٰ فی اللغة تعلق القلاوة قال فی الصحاح القلاوة

التي فی العنق وقلت المرأة فقلت ہی ومنه التقلید فی المدین وقلید الولاۃ الاعمال

ترجمہ این ظاہر است و باز فرماید وقال علماء الاصول العصدی وغیرہ ہو العمل

بقول الغیر من غیر حجتہ و تخمین صاحب معالم سے فرماید پس ہر گاہ معنی تقلید چنین است

قول عنی اعم از اینکه در روایات باشد یا غیر روایات عمل بر آن را تقلید میگویند مثال

تقلید سے وہ کاخذ العامی و اجتہاد بقول شلہ پس عامی اگر قول عامی محض یا اخذ

کرد این ہم تقلید است و باز فصول و قوانین ظاہر سے شود کہ عامی اگر اخذ قول حق

کرد این را تقلید عرفی میگویند پس معلوم شد کہ معنی تقلید لغوی است و مطلقاً

و عرفی و در فصول می فرماید کہ گرفتن عامی از غیر حکم شرعی را تقلید است یعنی ہر

از قول الغیر فتویٰ عنی حکم شرعی است و نیز در فصول است اخذ بقول غیر

در موضوع شرعی ہم تقلید است مثلاً در شناخت قبلہ و وقت اتباع قول غیر

کردن نیز تقلید است و صاحب مجمع البحرین بعد تحقیق معنی تقلید لغت سے فرماید کہ در

اصطلاح اہل علم قبول قول الغیر من عنی بریل سنی بذلک لان المقولہ بحیل بالیقین

من قول الغیر من حق و باطل قلاوہ سے عنق من متلہ و این کلام مطلق است

پس بکار آغا شیخ اجتہاد و تقلید را در شرعیہ و ہنر گفتن مخیر است از اہمال نظرش

درین علم و تعجب است از آفا کہ کل شرعیہ را از اجہاد و تقلید خارج کرده است۔

حال آنکہ من حسبہ شرط اجہاد و علم کلام است و بعضی از بعضین گفته اند کہ باید

اجہاد کند در علم کلام و ہمیں باعث اجہاد و مجتہد کا فراد و فروع صحیحہ دانستہ اند

و بعضی اجہادش را در مسنون صحیحہ دانستہ اند مگر عمل اورا قبل قبول سالیان پیش

و این بر تقدیر شرطیه اجتهاد است و در اصول عقاید همه علما قائل بچهار اجتهادند
 و از جمله شرائط اصول فقه است و در قوانین است و لابد آن کیونچ سبیل الاجتهاد
 لکثرة اختلافات فيه یعنی ضرورست که براسه اجتهاد و در فروع اجتهاد و در اصول بکند اولاً
 چون که در این علم خلافت بسیار واقع است و کلام الکلام فی خلافات اللغه و لحن
 و تصرف ایضا تفاوت است الا حکام باجتهاد من الصحیح و الاصلح و نحو ذلک و کیفی فی
 الاصول الظن فیما لم یکن فیہ تحصیل العلم تعینی همچنین اجتهاد کردن باید در خلافیات لغت
 و نحو و صرفت که احکام بآن متفاوت است شونده چنانکه اجتهاد در منجیح و التفریح و غیر ذلک است
 و کفایت می کند در اجتهاد و در اصول ظن جاسیکه علم ممکن نباشد ازین تیر واضح است که
 اجتهاد در لغت و نحو و صرفت بی معنی و مهمل نیست بلکه صرفت و نحو و لغت قابل اجتهاد است
 و استنباط اجتهاد درین علوم هم کرده می شود مگر شرطیه باعتبار اجتهاد و در بعضی مسلمات
 و در جمیع مسلمات و چون استنباط اجتهاد و تقلید در صرفت و نحو و لغت و اصول عقاید اصول
 فقه جائز است و مهمل نیست پس استنباط اجتهاد و تقلید در معانی و بیان باعث نحو
 و لغت و در منطق از باعث اجتهاد و در علم کلام و اصول فقه هم ظاهر است که چنانچه
 اگر چه براسه شرطیه علم فی الجمله بانی باشد اجتهاد و در منطق براسه شرطیه ضرور نیست چنانکه
 با حدیث شرطیه اجتهاد و در عقاید هم ضرور نیست و اعجاب عجائب اینکه آقا شیخ اجتهاد
 و روایات و آیات شرعی را جمیع راهم از صلوح اجتهاد و تقلید خارج کرده است
 و واضح است که ادله اربعه موعود علم فقه است و در اصول فقه اجتهاد مهمل نیست
 بلکه اجتهاد و در اصول فقه شرط اجتهاد در فروع بعضی میدانند و شرط کمال اجتهاد در
 فروع اوضح است پس بنا برین شیخ در اصول فقه اعنی در اوله اربعه اجتهاد مهمل است
 و باید درست و صحیح باشد در اصول پس در اوله عقلیه شاید صحیح باشد شاید عجائب آنکه ادله
 اجتهاد می کنند همان نظر را محض بطرف اوله عقلیه منقطع می کند و از اختلافات تفاسیر

آیات و احکامات و احادیث و تعارض و تقاضی و ترجیح و غیره و اثبات اجماع و غیره یعنی
 از کتاب و سنت و اجماع چشم پوشی کرده جسک مسئله می دهد و مخالفه همه علمای کرام کرده مقلدان
 خود را گمراه می کند اگر آغا شیخ بگوید که مقصودم این است که این چند علوم که مشهورند در
 علم فقه اجماع در آن علوم کافی است ضرورت نیست که در آن علوم مجتهد بشود میگویم که این
 از کلام آغا شیخ ثابت نمی شود چرا که تصریح کرده است که در شرایط اجتهاد و اجتهاد و تقلید
 هیچ معنی ندارد و مهمل است این مراد با عبارات شیخ خلاف است علاوه بالفرض و تسلیم
 اگر مراد شیخ چنین باشد هم کلیه صحیح نیست لا اقل باینکه اصول فقهی علی سبیل الاجتهاد و شرط
 اجتهاد در فروع دانسته اند و اصول فقه شامل است کتاب و احادیث و اجماع و دلیل
 عقل را و در لغت و صرف و نحو صاحب قوانین گفته است که شرط اجتهاد است علی سبیل
 الاجتهاد و ولولم یکن من جمیع مسائلها پس این تاویل هم در کلام آغا شیخ گنجایش ندارد
 الی اصل ظاهر کلام آغا شیخ که هر شرط اجتهاد مهمل است و تقلید هم بی معنی و مهمل میگردد
 مهملات آغا شیخ است لکن اجتهاد و تقلید مهمل است در شروط مطلقا پس چرا شیخ جعفر علی
 مقامه نمی فرماید در حاشیه شرح لعمد اعلم ان المقدمات المذكورة بعضها مما یلیق بنسب
 تقلید الکتب کثیرة اللغة و مسائل النحو ما لا خلاف فیها بینهم اما مسائل اللغة المختلف
 فیها و کذا النحو فلا یلیق فیها و بعضها مسائل عدیده سهلة المتداول کما فی المسنون و القدر
 الضروری من الکلام و بعضها اصعب لاحتیاجت لاخبار فیها بل العلم انه لا ضرورة الی معرفتها
 و بعضها مسائل مشکلة مسائل الاصول علی القول بوجوب القطع فیها لا یلیق فیها التقلید
 سیناقی المختلف فیها حاصل تجریشی این است که در بعضی شروط کثیرة اللغة و مسائل
 نحویه القافیة تقلید کافی است و در بعضی شروط کما فی اللغة اختلافی و مسائل نحویه
 مختلفه و غیره تقلید کافی نیست براس اجتهاد در مسائل شرعیه بکجه باید در این شروط اجتهاد
 کرد باید بزعم آغا شیخ کلام آغا شیخ جعفر علی شرح لعمد اعلم و سبب ربط باشد

قوله دستاین مگر در محال اقول اگر چه این کلمات اسپید و خلی در جواب ندارد که
 متوجه بطرف صحت و بطلان آن شوم مگر لفظ آقا (دور محال) قابل غور و توجه است
 از آن جمله است که صاحب وقوف بر آقا شیخ محمد خواہند کرد و اگر مقصود از دور این است
 کہ اجتهاد و در مسائل شرعیہ موقوف بر اجتهاد و در شرائط است و اگر اجتهاد و در شرائط
 بر اجتهاد و در مسائل شرعیہ باشد دور محال لازم می آید پس تسلیم نمی کنم کہ محال است
 چه کہ توقع اول الفاسق نیست بقول بعضی است و شاید توقف ثانی بوجوبی
 معنی و معمل است چه کہ خیل مرویان از مسلمانان و کافران اند کہ مجتهد در علوم مقدمات
 اند و از فقه و مسائل شرعیہ بهره نہ دارند و اگر مقصودش این است کہ شرائط اجتهاد
 موقوف بر اجتهاد و در مسائل شرعیہ است و اگر اجتهاد و در مسائل شرعیہ موقوف
 باشد بر شرائط و در محال است مگر گویم کہ اکثر مسائل است مسائل در سوال نہ گفته است
 کہ شرائط اجتهاد موقوف بر اجتهاد و در مسائل است و چه گونه می تواند گفت کہ شرط
 موقوف نمی شود من جهت الشرطیہ بر شرط و اگر مقصود جناب آقا شیخ این است
 کہ شرائط اجتهاد موقوف بر اجتهاد و در شرائط باشد اجتهاد و در شرائط موقوف بر
 شرائط اجتهاد باشد دور محال لازم می آید ہم باطل است مسائل یعنی گوید کہ شرائط
 یعنی منطق و نحو و صرف و خودش موقوف بر اجتهاد است کہ این صریح البطلان
 است بلی اجتهاد کردن درین علم موقوف بر وجود این علوم است - و اگر
 مقصود جناب آقا این است کہ علم شرائط یعنی صرف و نحو و غیره موقوف است بر اجتهاد
 و اگر بالعکس شود دور محال لازم می آید ہم خیال باطل بود و بجهت اینکه این ہم
 مقصود مسائل نیست توجیه القول بما لا یرتقی بقائمه لازم می آید و این خلاف
 عقل است و بجهت اینکه دانستن فی الجمله علوم مقدمات را موقوف نیست بر اجتهاد
 و ہم دانستن آن مقدمات بالتمام و الکمال بدون اینست کہ صاحب را مستقیم موقوف

براجتاد نیست و دانش شرکاء باین طور له صاحب راست بشود در مسائل آنجا
 موقوف بر اجتناد و استتراج است مگر درین صورت بالعکس صورت پذیر نیست
 که تحصیل حاصل لازم می آید و اگر مقصود آغایین است که شرطیه شرکاء اجتناد موقوف
 بر اجتناد در شرکاء باشد و در شرکاء موقوف بر اول باشد و در لازم می آید
 نیز باطل است و بیچ چر که توقف گرچه بنا بر قول بعضی درست می شود و شاید
 هم قائل بآن باشد لکن توقف ثانی لایق بر احد من العوالی و اللدوانی چه که ممکن
 بل بوقوع هم آمده است بیکه بد نظر مسائل شرعیه ندارد و هیچ اراده ندارد تحصیل
 مسائل شرعیه و هم از اعتبار شرطیه و غیر شرطیه سر و کار می ندارد بلکه اگر اراده
 دارد که گاهی در مدت العمر هیچ مسائل شرعیه را حاصل نمی کند و شرطیه و غیر شرطیه را
 نداند مثلاً کافر باشد او هم در صرف و نحو و منطق قوه اجتهاد پیدا کند و درین علوم
 صاحب راست می باشد پس این دور نیست معراج و بیهم مگر در حقیقتی -

قوله از جهت همین فراری آوا قوا. فار عن الخطا مقصود است نه فرار عن الرجوع و
 واضح است علم بشرکاء اجتناد واجب عقلی است فرار عن وقوع الخطا نه التفرج عن الخطا
 و حال آنکه بیکیس از علما همچنین شرطی نه کرده است درین زمان که زمان افتد و باب علم
 آه آقول این دو سه فقرات البته داخل در جواب این سوال دارد لکن در حال غفلت بود
 شعوری این کلمات از بی احتیاجی از جناب بیخ سزوده است و معتبر نیست آن فعل که
 نفی سزوده باشد گرچه در نفس الامر صحیح باشد و چه گونه این جمله را محمول بر غفلت
 ندکنم که خود آفا شرح در صدمه این کلامها می خود اقرار کرده است که من جواب نمی دهم و
 مقصود جواب نیست و اقرار العقل علی النفس مقبول اگر محمول بر غفلت قائل نیکنم
 البته تدافع و تمناع صریح در کلام جناب آغا لازم می آید -

قوله بلکه گاه هست که از اوله شرعیه ظن تم حاصل نمی شود و حجت است آقول معلوم است

که اورا که مجتهد من جهت الاجتهاد ازین پنج قسم اولی خالی نیست یقین است یا چنانکه
 یقین است یا دویم یا ششم **یا ششم** که یقین هم اقسام دارد پس از آنجا باید پرسید که
 این علم مجتهد که جهت است برای او در کدام قسم داخل است و از لفظ (من) معلوم
 معلوم شد که یا ششم باشد یا دویم و گویا قابل استثناء و جهت باشد -
 قوله در بیان شد که آنها بسوی علم آه اقول جناب آغا پاره از تقریر و درو تسلسل
 نیست خیلی از لفظ تسلسل در حیرت او قاده است - قوله نستعین آه اقول نستعین
 بالله من الجهل بما رواه الخوارزمی

سوال

رشته امامت افضل از مرتبه نبوت است یا نه و امامت آنکه اثنا عشر از نبوت حضرت
 خاتم المرسلین علیه السلام محسین افضل و اعلی است یا مساوی و کسی عالمی
 یا فضیلت امامت بر نبوت شده است و امامت افضل از رسالت است یا نه و ولایت
 از نبوت در رسالت است و اگر کسی بگوید که در جناب رسالت باب صلی الله علیه و آله و صحبه اجمعین
 رسالت و نبوت هر دو مجتمع بود و امامت افضل از رسالت بود و همین شبهه امامت که
 افضل از مراتب بود مستقل بآنکه علیهم السلام شده چنانچه در متن مضمون کرده است و خلاف علما
 ما گفته است یا نه

جواب

اولا تشفیص منی امامت باید کرد و آنچه معنی مراد باشد و لا مشاحصه فی الاصطلاح اگر مراد امامت
 معطوف علم کلام است که مقابل نبوت است و بی نیابت پیروی باشد پس تفصیل این امامت
 بر نبوت نیست و آن کرد لان بعضی از مراد است بهر دو عظم من الامامة مطلقا است تفصیل بعضی از مراد
 این امامت که امامت اثنا عشر علیهم السلام بعضی از مراد نبوت که نبوت انبیای سابقین است
 معلوم است و اگر مراد از امامت جهت و مقدر من الطاعت بود و از است پس این معنی مشترک است

بین السنن والامامة و اگر مراد معنی خاص است که بعضی اخبار وارد است در این حدیث
 از نبوت کما فی الکافی عن الصادق علیه السلام ان الله تبارک و تعالی انعم علی ائمه ابراهیم عبد ائمه
 ان یخذه نبیا وان اعدا تخذه نبیا قبل ان یخذه رسولا وان اعدا تخذه رسولا مثل
 ان یخذه خلیلا وان اعدا تخذه خلیلا قبل ان یخذه اماما فلما جمع له الاما شیاء قال انی ذو
 جاعلک للناس اماما احقر خلاصه بعد تامل در اطلاعات انوار است نواع مرتفع می شود

والله العالم

۱۳۹۸
 ابراهیم

لاله الاکبره لقره ۱۳۸۹
 عبده ابو الحسن محمد بن علی
 ابن حسن رازق

سوال

چسے فرمایند علمای دین و مفسرین شرع متین که یہ معرفت امام عین معرفت اعدا است یا
 این ہر دو معرفت اثبتیت است اعنی معرفت اثر عین معرفت موثر است یا میان این دو
 تفاوت است و معرفت مخلوق عین معرفت خالق است و معرفت اعز و اشرف مخلوقات عین
 معرفت خالق است یا نہ بتیروا و توجروا و اگر کسی بگوید کہ معرفت امام عین معرفت
 الله است موافق فیجیب حق گفته است و حسب راسے علمائے اثناعشری گفته یانہ۔

جواب

تعدد و مخالفت در ہر دو مفہوم واضح است و معلوم است کہ خدا پیغمبر نیست و پیغمبر خدا نیست پس معرفت
 یکی عین معرفت دیگرست معرفت نسبتی تواند شد و اتحاد و در واجب و ممکن محال است و کثرت و از مقولہ
 صوفیہ و غالبان است کہ بعض صوفیہ بہ اتحاد او تعالیٰ با مخلوقات قائل اند و بعض
 علاءہ با اتحاد خدا با بنی و امام معزوبانہ من تاک الذاہب اما چون معرفت خدا بر پنج گانہ
 مستلزم معرفت امام است و انکار امام من وجہ مستلزم انکار حکمت و عدل و صالح حکیم است

باین عملاقه گایه تعبیر شده شود که معرفت امام گوید داخل معرفت خدا و شعبه از کمال معرفت
و سبحانه است و هو العالم -

مجلس علمیه
کتابخانه
۱۲۹۸

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

سوال

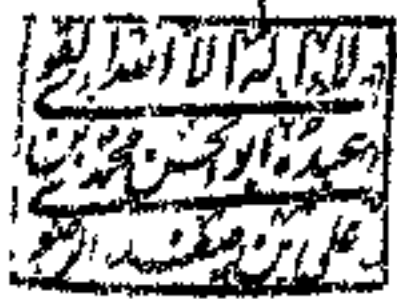
اگر کسی بگوید که جسم جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم لطیف بلکه اللف مثل روح
و چون مثل روح بود پس چون نفوذ در فلکیات که این همه نیز اللف و بسیط بلکه اسیب اندک
نموده و معراج کرد خرق و التیام لازم نخواهد شد آیا عالم ماقابل اند بانیکه جسم حضرت رسول
صلی الله علیه و آله از موات نبود و از مجردات بود و مثل روح بود و قائل باین قول با اعتقاد
ما تقریده است یا نه و بسم مثل روح غلط است یا صحیح -

جواب

بودن نبی و امام از جنس انسان بقتضای اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ و غیر آن آیه آیات و اخبار
بالضرورة معلوم است و ثبوت لوازم انسانیت همه معلوم است انکار آن انکار بدیهی است
آری بعضی خوارق عادت در جسم مقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود مثل سایه بودن
و بلند بودن قامت آنحضرت علیه السلام از قامت هر کس بقدر سر و گردن و سخنان آما
درین صفات تجاوز و از انچه باخبار معتبره ثابت شده نمیتوان کرد و این منغات و ولات
بر تخرید ندارند و وسیلی بر تخرید حضرات قائم نیست و مخالف بودن خرق و التیام بر افلاک
اعتقاد اهل شرع نیست بلکه در حکمت هم برهان درست نه وارد حیف است که مسلم متدین
تقلید القلا سغه باین قائل شود قال العلامة المحقق فی بحر الیقین ولا تشبه له شیهة
فی نفس الخرق و التیام علی الافلاک فاما صیغته و هیئة المعراج من ضروریات الدین

را نیکاره کفر و ظلمین است اعتقاد و عملها سے اما سید خفا عن صفت و انجیبہ بعض تکمیل کرد و اذکرہ
بہمانے شدہ لیکن بسبب شدت لطافت جسم خرق افلاک نشد و بسبب برین تخیل نیست و

المسلم -



سوال

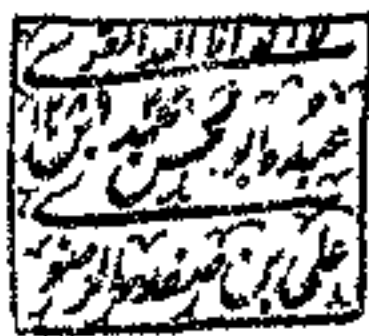
اگر کسی گوید که صفت حسنی در جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم و دیگر صفات و آثار و صفت
و صفت شجاعت و سخاوت و علم و غیرہ در جناب اسیر صیہ السلام و پچہین این صفات در
حضرات علیہم السلام حقیقتہ صفات باری تعالی است در دنیا معلوم کردہ است بجز اس
ظاہر شدہ و بذریعہ این شخص شدہ و خارج ظاہر شدہ است و پچہین باہر است
باین حضرات فسوب است و در توفیق حقیقی و نفس نامری و بالہ مشائخ عالم است
پچہین کس موافق علماء اشاعری گفته است یا نہ

جواب

خداوند عالم صفت زائدہ بر ذات مقدسہ ندارد و بلکہ صفات او همین ذات مدد رسالت است و اول
صفات خدا در بنی و امام معنی ندارد و حلول بر ذات مقدسہ او جائز نیست و کفر است پس
کسیکہ قائل باشد با صفت امام با صفات خدا است اگر ازین جهت میگوید کہ خدا با امام متحد
است کہ است و از اقوال فایزہ است و اگر ازین جهت میگوید کہ فعل عبد فعل خالق است
و خدا علت تامہ صد و فعل امام است پس این جہت است و از ضروریات مذہب است
ست کہ جبر باطل است و عبادت فعل مختارہ است و اگر از جهت آن مطلب مختص میگوید
بعض تسبیح ثناء کہ گنہ پیدا شدہ اند آن را اختراع آریہانہ کہ ہے و امام صلوات
بر او است و خداوند و باری نہ است باشند کہ خداوند تبارک و تعالی کار را بخواهد

ایشان می کند مثل فعلی است و دست و پایی خود را بواسطه علم کون و غیره ایشان او و بر همین حساب
 می کند تا الفاعلی که در حدیث شریف است یا الله و لسان الله و عین الله و جنب الله
 پس ابن معین بگفته است که کتب بحیرت چه جوارح و آلات مثل دست و قلم چندی از
 و اختیار به فاعل می باشد و به مستلزم نسبت به عجز است به ذات قادر متعال جل جلاله که
 به استیجاب بر آلاء متعالی و توفیق به گماین جماعت در اثبات و جوب بواسطه ابدان
 مستجاب به غیره است صریحاً اعمال عن ذلک فلوا کبیراً و کماست تشبیه می و مندا با و را
 به این که از آتش سترخ شده باشد که روزا میدان فعل نماند است اگر چه بطا به این
 روزا خید و این تشبیه هم بدین محض است چه اگر ناریاً مثلاً فاعل مختار در فرس کسیم
 با از آتش است که شود و استمدار ندارد پس رجوع بحیرت کند و اگر بگویند که این
 به تشبیه است و مقدمه و این است که سبب و امام صلوات الله سرانجام فاعل مختار
 به با صحت و تقدیر الهی کار است که از این جهت مجازاً فعل ایشان را نسبت به بندگان
 تعالی می نامند و سبب ایشان لغو بندگان است نه استیجاب اولیای پس این هم
 آراز باب تفویض است که خدا خلق و رزق را با ایشان تفویض کرد و پس تفویض
 بهم بطل است نزد امامیه و امامیه در غی آن بسیار و چه شمار دست
 بعضی افعال اعنی معجزات بلویند که خدا به دست ایشان جاری فرموده پس آن
 ضرر است ندارد چه در اخبار و کلمات علماء اختیار مذکور است که معجزه فعلی است نه
 بر دست نبی و امام صلوات الله علیهم اجمعین می کند و درینجا نسبت این معجزه خداوند
 تا به و اما سبب ازین جهت است که معجزان فعل نبی یا امام علیهم السلام خداوند عالم
 تا به استیجاب می فرماید که مترتب بر آن فعل می شود از خواری عادت مثل اشتیاق
 وقت امتداد نبی صلوات الله علیه و سلم باز مد و شدن مرده وقت به جمعی ایشان یا دعا
 ایشان در گامی مجازاً همان فعل خدا و از ایشان را بگفت تا اثرات مذکور است

فعل اللہ سے گوئید گمانے قولہ تعالیٰ و ما ریت اذ ریت و لکن اللہ رمی نظر بوجہ
 رمی یک کف سنگریزہا کہ فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوجہ سید کا عمت بسیار بوجہ
 مت اوسی شدند و این تاثیرات از فعل خود و نہ تبارک تعالیٰ بوجہ نہ اصل فعل رمی اما این
 مطلب ربطی بہ مطالب فاسدہ قوم ندارد و ہوا ہوا سی ۔



سوال

امام علیہ السلام را واسطہ رزق مستقلاً یا غیر مستقلاً یا خالق و مخلوق دانستن خطایاز و امام علیہ السلام
 را رازق حقیقہ یا بابت دانستن صحیح است قائل نہیں قول مومن است یا نہ ۔

جواب

تقریباً خلق در رزق بابت اطہار علیہم السلام بظن است و قسمی از علوہ خلافت میں امام علیہ السلام
 واحادیث شریف و رزم غلاۃ و مغوفتہ بسیار وارد شدہ است این بابو علیہ الرحمۃ در
 اعتقاد ملت سفایت کردہ اند کہ قول عبد اللہ بن مسعود و قالیان در حضور حضرت
 صادق صلوٰۃ اللہ علیہ و آلہ و صحابہ کرام کہ او سے گوئید ان اللہ خلق محمداً و علیاً نفوس الیہما
 فخلقنا و رزقنا و احبنا و اما ان حضرت صلوٰۃ اللہ علیہ و آلہ و صحابہ کرام ہوا اللہ او را بہ
 السید مفاخر علیہ اللیۃ الی فی سورۃ الودعہ ام جعلہ اللہ شراحت خلقوا خلقہ و در حدیث
 حضرت امام محمد رضا صلوٰۃ اللہ علیہ و آلہ و صحابہ کرام سے فرماید من زعم ان السید الخلق و
 و علیہ الرزق فمن الیک منہ برادر کبرۃ علی بن ابی طالب عن انصار علی و ابن حنیبلہ و فی خلق رزق
 از حضرت امام رضا صلوٰۃ اللہ علیہ و آلہ و صحابہ کرام سے کہ عموماً خواہ مستقلاً ایشان یا خالق

بدانند یا اینکه این حضرات را خالق و رازق غنیب مستقل بگویند یا این معنی که واسطه در
 خلق و رزق باشند چه مضمونه و عبد اللہ بن سبہ بعض قول نقولین خارج ازین
 شده اند نہ باعتبار قول باستقلال و علامت مجلسی علیہ الرحمۃ در لیلیہ معروف است
 سے فرماید و لا تعتقد انکم خلقوا العالم با مراد اللہ تعالیٰ آیاتہ ہیما فی صحاح الاخبار
 عن القول بہ و لا عبرہ بما رواہ البرسی و غیرہ من الاحساب الرضیقۃ انتہی و نیز
 علامت مجلسی رحمت اللہ علیہ در مجلد سابع بحار می فرماید فان قوما قالوا ان اللہ خلقهم
 و فو من الیہم امر الخلق فہم یخلقون و یرزقون و یرسیون و یحییون و یرزقون
 یحییون و یرسیون احدہما ان یقال انہم یفعلون جمیع ذلک بقدرتہم و ارادتہم
 و ہم الفاعلون حقیقۃ فہذا کفر صریح و لست علی استواء اللہ العلیۃ و النقیۃ و لا یتبرک
 عما قل فی کفر من قافی بہ و ثانیہا انہ تعالیٰ یفعل ذلک مقارنا لارادتہم کشف کفر
 و احسب ان الموتی و قلب العصا حیسہ و غیر ذلک من المعجزات فان جمیع ذلک
 انما یحصل بقدرتہ تعالیٰ مقارنا لارادتہم بطور صدقہم فلا یابی العقل ان یرکن
 اللہ خلقہم و اکلمہم و الیہم یصلح فی نظام العالم ثم خلق کل شیء مقارنا لارادتہم
 و مشیتہم و ہذا ان یرکن لا یعارضہ کفا حاکم الامبار السائقہ من القول
 بہ فیما عدا المعجزات ظاہرین صراحا مع ان القولی بہ قول بما لا یعلم اولم یرہ ذلک
 فی الاخبار المعبرۃ فیما یعلم و ماورد من الاحبار الدالہ علی ذلک کخطبۃ الکیان و ہذا
 فلم یوجد الا فی کتب العنایۃ و اشباہہم انتہی و حاصل این کلام در احتمال
 ثانی این است کہ فاعل غیر مستقل گفتن حضرات ائمہ طاہرین صلوات اللہ
 سلامہ علیہم اجمعین را اگرچہ عقلاً باطل نیست بجا دلیل نہ وارد و جزئی کہ دلیل
 نہ وارد نہ سے شود بان اعتقاد کردہ جائے آنکہ اخبار و دلائل بر نفس آن سے کہ
 و سید العلیٰ آقا سید سنین اعلیٰ اللہ مقامہ و رحدیقہ سلطان شہ میرزا بہ بغیر از ہذا

لا یق اصفا نیست اگر بظن کامل ننگند و خواهند دانست که بین عدم استقلال که آن را
 تعبیر بحاجت و اعطای آن مخالفه نهی بالذات و سائر خلق است واسطه کند
 تفویض است منزه است حضرات مستقل باین معنی میمانند که حاجت بخالق خود داشته
 باشند انتہی در حاجت من کلامه الشریف و اگر قایل به تفویض استند و بخلیته
 البیان و نحو آن بکنه جواب آن این است که این از روایات غلاة است و معتبر
 است باخبار صحیح مسند بین الامامیه و اگر فرض کنیم صحت این خطبه را پس بین
 صورت واجب التاویل است و قاعده مسلمة اسلام است که غشابه را تاویل
 کند در آنچه بدانند فوق این چهیم را تاویل می کنند و همچنین آیات مومنه تجسیم را
 و مشکب بانشابه نوع محکات بازمیت کما قال سبحان من محکات و مشکل

مشابهات فاما الذین فی قلوبهم شیخ فیتبعون ما تشابه من ایتها و الحنت ته و عبا
 تاویل و محکم میرزا ابوالقاسم قمی است علی الحد مقامه جواب بسوط از سؤل خطبه
 اسپیاں و امثال آن وارد در جامع شمانت مذکور است و در ضمن آن برین
 چه گونه عقل تجویس کند که مجموع قرآن و احادیث و ادعیه را دست برد
 که همه دلالت دارند بر اینند خدائی غیر خدا نیست و اینکه پیغمبر و ائمه مدتی صادق
 الله علیهم بندگان خدا و مطیع امر او خائف از عذاب او و امیدوار ثواب او
 از براسه ایور خطبه هم معلوم نیست که کلام کیست و از کجا نقل شده و خود است بعد
 ملاحظه اینکه در میان اصحاب حضرات ائمه سلام الله علیهم مثل مغیره بن یوسف
 و ابوالخطاب و نظری ایشان بوده اند و عالی که سبب بوده اند نظری آنها هم
 در پیوستن و در کتب پس از آنجا سبب آنکه در نقل کردن بود و بجا بود و وجه نظری
 آن با مشهور است و امیر مومنین صلوات الله علیه عبد حاصل میزند و بعد از خطبه
 بر روی آن آرد و آنرا که سبب است مستند آنکه از آن پیشتر سبب بود

